ماشاء الله لا قوة الا بالله

۱۳۸۱

در لکھنو مطبع نظامی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

گوناگون ستایش مر داور [illegible] را که وجود بشر را از کارخانهٔ [illegible] حیاتش پوشانید
و تیره درونان کوی ضلالت را چراغ [illegible] افروخت [illegible] ثنای ناتش بزبان گفتنم از
تحریر و [illegible] نسبت که دانم گفتن + انصاف
بیان [illegible] تحریر نیست [illegible] جان ستایش شمع [illegible] را که مرفرازان انجمن تجرد و تقدس را
ایمان [illegible] و تجاسازان بساط معرفت و کمال را آبرو و انتقال جهان آرای خود گردانید و با
انور کائنات و آن [illegible] جبریل امین قرب و دست بستهٔ + خاک کف پایش سرمهٔ دیدهٔ چشم
خاشاک سرش افسر اسکندر + سر دانشوران و تختهٔ اسپند و ژرف نگهان پایهٔ بلند پوشیده نماند که
چون از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانهٔ ناهنجار واقعهٔ شهادت او رنگ نشین بارگاه شکوه و تمکین
نور و شاهراه علم و یقین قطعه عالم و عامل و علامهٔ عصر + عارف کامل و فیاض زمان + آصف عهد و
افلاطون من شیخ ابو الفضل وزیر خاقان + هوش ربای ماه وزمانیان شد و تیغ قضا زندگانی گسلانش
برگزیده انفس و آفاق گشت عالم در چشم جهانیان تیره نمود و قبای حیات در بر اهل معنی تنگ آمد بیت
شهنشاه جهان از وفاتش دیده پر نم شد + سکندر اشک حسرت ریخت که افلاطون عالم شد اقضاء
آن صدر نشین چار بالش فضل و کمال که کارنامهٔ قضا و قدر و دستور العمل ارج کمال است بر اگنده اوقات
بود و منکه عبد الصمد افضل محمد ام در نظر والا دید آن ارسطوی اسکندر منش و رای افلاطون نژاد

نسبت فرزندی داشتم منظور نظر تربیت بوده ام این گلدستهٔ فرهنگ را دست آویز شگرف بهجت درک

سعادت خود دانسته در فراهم آوردن آن کار سعی بربستم و در انتظام آن نظر همت برگماشتم اگرچه من

هیچ شناس را چه یارا که حرم قمر را پیرایش از کتان دهم و زمزم و شبستان شکل خور زهره آرایش دهم و خورشید را

مشعل افروز مهر و نمایش ماه بتجمیل کنم لیکن این پرده گیان خیال و ابکار افکار را از کمال صباحت

و ملاحت بیش ازین طاقت مستوری ندیدم خواستم که جمال جهان آرای انها را بر صاحبان سخن و طالبان

این فن جلوه گر سازم و این عروس زیبا و خریدهٔ رعنا را استادگی نموده طردان سعی والمنة لله

بعد از تکاپو و جستجو فقره فقره از هر جا بهم رسانیدم و بنوشتن آن دست رانگار بستم و دیدهٔ نکته بینان را

که خوکرده تماشای عرائس معنویست جلای افزا بخشیدم و بعنوان هر یک القدر دریافت خود

نگاشته فهرست ساختم نخستین مکاتبات و فرامین که از زبان حضرت شاهنشاهی بملوک ایران و توران

و امرای عالیشان بمعجزه کلک معانی سنج گردانیده اند دوم عرائض و خطوط که خود بحضرت خاقان

زمان و خوانین بلند مکان نگارش فرموده بودند سوم خطب و التقاریظ و انتخاب کتب و دیباچه ها

و نثرهای دیگر که بعضی مطالب و مقاصد در حیز عبارت و قید کتابت در آورده اند هر یکی را در اندک

فرصتی انتظام دادم و فراوان بهره اندوختم و تاریخ اتمامش بدینگونه از کشور دلکشای شهرستان جود

جلوه گر ساختم و از نهانخانهٔ ضمیر سرفراز پیدائی آوردم رباعی این نسخه که در علم و ادب نامی شد + یک

سوج زمجد طبع فهامی شد + در ساعت نیک چون بانجام گرفت + تاریخ مکاتبات علامی شد + چون

این چهار نیان بهوش افزا اند که بر منصهٔ شهود جلوه گری مستعد اند و دلفریبی اهل ادراک اما بلند نظر

باید که از نظارهٔ انها دل را که خلوتخانهٔ پردگیان قدسست پیرایهٔ نورانی بپوشاند و حقیقت را که

تا بدان کاخ دماغ ستاره آفتاب جمال شان پرتو رنگین رساند امید که همواره این نوباوه های گلشن

دانش و نونهالان چمن بینش در همیشه بهار انصاف پرورش یافته سرسبزی و شادابی فراز گرد

بنظاب گیهان توحی پژوه عدالت گرای کوه شکوه مصحف تمکین ظل الهی گوهر ان

شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی عبد الله خان و زیک سلسله داد فصل را

سپاس قدسی اساس مبدعی را سزد که عالم گوناگون را با چندین شئونات و فنون که عبارت از صور علمیه و

به نیروی قدرت بدایعی از نهانخانهٔ بطون ببارگاه ظهور آورده و طوایف انام را آگاه در قهرمان قدرتی ساخته

سعی که نفوس قدسیه انبیا و رسل علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام اند در وحدت ارادی سرخط نموده انتظام
والتیام بخشیده و گاه درسطوت جلال مسند آرایان صورت که اساطین سلاطین بارگاه حضرت اند انسلاک
داده بوحدت قهری نظام کارگاه ظاهری آرایش داده چنان ان یشین سرروان فلک سالار را ایشانرا
مقصود که سالکان اهل معانی و ناسکان مشاعر صورت از هامون ضلالت و بیابان اختلاف بدار الملک اهتدا و ائتلاف
آورده بحسن العافیت و مسعود العاقبت بخلوتخانه بقا شتافته اند باد و عالم عالم را تائیدات علوی و توفیقات سماوی و
قرین روزگار بزرگان والا نژاد که زمام حال را از شورش فتن و آشوب حوادث زمن نگاه داشته همگی همت علیا صرف
آن فرمایند که جمهور انام را از تفرق و تخلف در بساط امن و بسیط عافیت داشته در مجموعی خیر آباد عالم صورت میکوشند
گردانادی در هنگام ظهور نشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت و خاطر را بهجت در نزهت آباد کابل بمشاهده و مطالعه
لوحه صفوت وصفا و دیباچه قربت و اصطفا که کارنامه نگارستان یکتادلی بود در سفر و حضر شد و شمائم ازهار
خلت و ولا و روایح ریاحین مودت که از شقایق حدایق مبانی و ریاحین مضامین و معانی آن مشام فیض انتسام روح
طراوت تازه گرفت و دماغ فردوس استشمام ضمیر نضارت بی اندازه پذیرفت ریاض محبت و قرابت قدیمی سرسبز
و اساس خلوص و وفاق قدیمی استحکام یافت الحق این تجدید ضمیمه که در حقیقت ملاقات روحانی و کلام آینه معنی است
سر افزای اهل اشتیاق و طرب افزای ضمیر صافی بهمان نقش انتباه بود و مجالست معنوی مصاحبت ظاهری ابدال عدیم البدل
تواند شمرد و آنکه رقم پذیر خامه مودت ختامه گردیده بود که در تولید مبانی صلح و تصفیه مسائل وفاق از جانبین اهتمام
رود و سد و کوه فیمابین باید منظر استحسان جلوه نمود سمت پذیرد که امری شریف در عالم کون و فساد و نشأه تعلق
بخیر از نبود و توافق نشان نداده اند که نظام سلسله کاینات بان مربوط و منوط است و هرگاه اینمعنی در مقتضای سلاطین
که اساطین بارگاه جبروت اند بظهور آید آینه ثمر برکات منتج حسنات حال و مآل خواهد بود و اکثر نفوس
ذوی حیات در مهاد عافیت آرام خواهند یافت در اظهار رسم مصالحت ابراز لوازم مصادقت دارا بیستی فادی باشد
که همگی همت حق طویت از مبادی انکشاف صبح سعادت برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته با صناف نوع
همواره بر منهج ائتلاف و ارتباط بوده و هرگاه که یاد این اداء الاقدر شده باشند در تمشیت چند از هشیر بود و همت
والانهمت با مر اقتباس این نسبت و مراعات این رابطه لازم است لهذا درین ایام که حاکم ایران بنظر سواد
معرفت و مؤالفت حقوق آشنائی و اشتباه یادگار سلطان ملو را فرستاده استعانت نموده بود و بموقف قبول
رسید و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا در سواد بجور روئیت که از ولایت سرحد سرا

۵

جهانگیر داشته باشند ملاحظهٔ قرب جوار فرموده ملتمس او باجابت مقرون نشد و در صوبهٔ مالوه جاگیر داده و نیز میرزا
قندهار را بدرگاه والا طلبداشته حسرت آن دیار که از قدیم داخل ممالک محروسه است بلا زمان بر سر تفویض یافت
که مبادا جمعی توران آن جا دور از منسوبات ایران ندانسته قصد نمایند و نیز خاطر عظیم در سیاق ولایت آن والاشکوه
و ممالک محروسه متوقع شوند و نیز یکی از اوباش بدطینت در کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند [illegible]
میرزا [illegible] و زمینداران آن ناحیه با او پیوستند هرچند بعرایض فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آواره دشت ادبار شد
از آنجا که این سخن ناگزیر همت والاست چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل چنان میخواهد که صورت این سانحه چنان
معنی گیرد که شایان زنگ کدورتهای [illegible] باشد فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان [illegible] دیگر که قاصد و نامه گذارش نماید صورت
بندد از این چه بهتر والا جای مقر باید نمود تا در آن قرارگاه بزم یکجهتی آراسته شود و [illegible] میانجی [illegible] قاصد و
وفهمیدن مطالب مهمی معنوی بیان [illegible] از تحقیق بفراز بینائی روشن گردد چنان بسمع همایون رسید که
جمعی از نکته طینتان بودن ما را در حدود پنجاب بدست آویز سخن ساخته آئینی که مخالف مبانی دوستی باشد بذکر رسیدگرده
اند حاشا امری که در خلوتسرای ابا شده به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بعد از تحقیق بتقریر [illegible] پیوندد
عمل بخلاف آن بوده باآنکه آب و هوای سیر شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دار الخلافت
اگر نهضت فرمائیم تا زبان [illegible] از خایان بسته آید و آنکه تحریر یافته بود که نسبت شاهرخ میرزا همان غبار بر دل خاطر
موجب ملال شد که بهرگاه در بواطن قدسیه فرمانروایان والاشکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت
وصفاء اند غبار اکفاء همسران انطباع و استقرار پذیرد از سایر طبقات چگونه قرار گیرد علی الخصوص که نسبت
آن جوهر [illegible] و نادانی باشد چرا زلال عفو و صفح محو نگردد و او از خودکامی که مولد تقصیرات نسبت با دودمان ما
والا شده بود [illegible] گذشته [illegible] غربت شد چون پناه باین جانب آورد نقوش ندامت از ناصیهٔ حال او
ظهور داشت درگذر اشاره شد و آنکه ایمائی رفته بود که التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا باین آستان
دولت نشان از آثار محبت آن نقاوهٔ دودمان مجد و عظمت است چگونه رود این منتسبان خاص را باینجانب
آنچنان تصور نموده آید و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامهٔ اتحاد شده بود
آنرا از نتایج حسن نیت آن والانژاد شمرده خوشوقت شدیم و آنکه بمصحوب ملا حسینی نگاشتهٔ کلک محبت بود
که فرزند [illegible] بموجب خردسالی خواهشی چند که نه درخور او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا
غبار ملال بر دامن محبت نشسته باشد و در استعداد آن تفصیل رفته بود و قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه

تا به فرو رفت مضمون معلوم نشد بخاطر حق گزین یار رسوخ این یافت که با سعف وحشت و روابط قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید

بدان گونه انتظام التیام نیافته است که اگر بالفرض چه پیشو غبار ملال گرد از میان مصادقت نشیند فرزندان از پدران

حقیقی باز گونه میباشند خصوصاً آن الادستگاه اگر با پدران مجازی نیز آمیغی ظهور آید چه دوست سعادتمند و فرزندی

که رضا جوی پدر روحانی است هست و بوده و نگهبانی این رشته تکاپوی نماید همان جلا بیل بود و سر از کف موثق که بذریعه ایلچیان

کاردان که به لعاب خرده ارسال یافته و خاطر حق پسند را ترجیح منتقش است و در رسم اسلام آئین گرامی [illegible] زیرا که بقای این کار [illegible] هستی

و یکجهتی عامه حقیقت گر نهان نمودن نیش را عشیر آن اتی و کافی است و آنکه مرقوم بود که بعضی گوینده ها یا مدت مدید

آن الیوم موقوف است بوضوح پیوست حقیقت پدر درد کردن و جهان گذران [illegible] السمع شریف رسیده باید که بعد

خصوصیات این امر اگر پیش آمد یکذاتی و اتحاد دلی بود اگر محفل قدسی رسید [illegible] مصادقت و [illegible]

از زبان است گویی و معلوم آن الاگو پرسیده بر اراده که بکشون ضمیر صفوت پیش باشد از مکان [illegible] بفعل آورند

هرگونه سعادت و کمال لازم نشانه وقتی است و نجات حقیقت طراز [illegible] ابلاغ نماید که در آن مساعی مشکوره لوامع ظهور بدید

الحمدلله که از عنوان جلوس ما و رنگ فامان و اتی تا حال که [illegible] ساله است [illegible] قرن [illegible] اوایل انکشاف صبح اقبال و

ابتسام بهار اجلال است همگی نیت حق اساس [illegible] درگاه آلهی آنست که اغراض جمهور منظور نظر همه بوده و در التیام

و انتظام جهانیان کوشیده و از مساعی این کردار سعادت پرتو مملکت وسیع هندوستان که [illegible] رایان [illegible] شکوه

انقسام یافته بود در حیطه تصرف و احاطه اقتدار ما در آمده و طبقات انام که در جبال [illegible] و قلاع حصینه

محال مشکله [illegible] بر زمین اطاعت نیاورده راه [illegible] حقیقت [illegible] آشنا و ارادت

مسلوک سپارند و طوائف ناس را که بر یکباره وجود مباین اوضاع متباین اطوار [illegible] پدید شده

چون [illegible] و نیز از نتایج درستی نیت و راستی گفتار [illegible] اقبال ما با [illegible] از نعم الهی

سپاس [illegible] و ستایش [illegible] ادا [illegible] بزم یکجهتی را شادی [illegible] ضمیر [illegible]

بر اشراقات عالم قدس است [illegible] که در [illegible] اتفاق افتاد اگرچه

[illegible] نظیر [illegible] شکار [illegible] و لایت دلگشای کشمیر [illegible] قدیم سلاطین بروزگار [illegible] در آن

کشور [illegible] احکام و استحسان [illegible] و عدیل ندارد و در نزهت و لطافت ضرب المثل نظارگیان [illegible] است [illegible] بود

نیز [illegible] باطن بود که [illegible] احکام آن یار [illegible] مباعدت [illegible] و بهادران [illegible]

غازیان [illegible] اندیشی [illegible] اندک [illegible] آورده اگرچه [illegible]

اما چون نیت حق اساس محض خیر بود و با حسن وجه مفتوح شده و خود هم در آن سرزمین خجسته آیین که از عطیات
مجدده الهی بود شکر خدا بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سرای با نزهت بود
تا اقصای کوهستان کشمیر قیمت سیر نموده و نوادر آن نگارستان صنع الهی را به چشم عبرت بین نظاره کردیم از راه
ولایت و [illegible] که از قصبات [illegible] گذرنده و مسالک مجهول که افکار آسمان سیر از اوهام بلند پایه [illegible]
از آن طرف با ما و شوار [illegible] رسیدیم جریده [illegible] کابل رسیده شد و نیز مکنون خاطر حق پرست آن بود که حاکم
که مجری مملکت [illegible] ساحل دریای شور است و سرحد هندوستان [illegible] راه معدلت [illegible] نشین
هوش افزا [illegible] مشاهده [illegible] گردد و اگر از ناسپاسی [illegible] گوش نصیحت نیوش نداشته
باشند آن ولایت را که مملکتی است [illegible] و ولایتی است آبادان یکی از دادگران فرمان پذیر سپرده آید
چون عقل صلاح اندیش و دیده دوربین و گوش شنوا نداشتند داستان موعظت را افسانه انگاشته
از باده خودکامی سرمست هوشمندی گسیختند لشکری شایسته بدان ناحیت فرستادیم و تا قریب دو سال
بهادران اخلاص مند و غازیان شهامت پیوند در هر گونه فطرت و تردد اهتمام نموده چه در دریا
و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند و چون همگی نیت حق پذیر یار رفاهیت عالمیان بود و همه جا
نصرت و فیروزمندی قرین حال فرخنده مآل آن گروه عقیدت منش گشت از آنجا که آیین قدیم
کارکار معامله نشناسان کوتاه بین دگرگون گردد حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاد و چون نهاد او پاکیزه
سعادت بود و بر نهاد [illegible] اولیای دولت در آمد و تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن را به یارد (?) اخلاص
سپرده شد و با آنکه چندین جنگ و جدل کرده بود و بعد از آنکه به خدمت مشرف شد از ناصیه احوال او نقوش سعادتمندی
در گرفته باز آن ملک را [illegible] بدو بخشیده بود و مکرمت ها فرمودیم و نیز از مطویات ضمیر صواب اندیش تنبیه
بادیه نشینان [illegible] سیرت بهائم سیرت است که از کوه دامن [illegible] بودند و در جبال حصینه [illegible] ساکن
گشته [illegible] متعرض قوافل راه [illegible] نیز از آن اندیشید آنهم به مقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت اکثری حلقه اطاعت انقیاد
بگوش هوش کشیدند و گروهی از آن قطاع الطریق که به خار شقاوت و انحراف در دماغ آنها پیچیده بود پایمال سطوت
شدند و بسیاری بحبال سطوت قهر الهی اسیر شده بفروختند و نیز از مکنونات بطون
اصلاح و افلاح بلوچان بد نهاد بود که پیوسته در خوف و رجای انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیمائی ایران
راه میگرفتند و بیمار [illegible] نام نهاده اکثری بندهای خدا را بی برگ و توشه میساختند

آنهم بدستور دل پسند نقش بست هرگونه صورت دلپذیر که در سجنجل ضمیر منیر مخفی بود خوشتر از آن بر منصهٔ ظهور جلوه نمائید

و از برکات نیک نیتی با آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با جهل مرکب در نخوت میر و سعی

مجاهدان نصرت مند گرفتار آمد و هیچ سرکشان گردن از آن آن پایزر بهار خواسته غاشیهٔ خراج بر دوش کشیدند

و از بدایع سوانح آنکه در هنگام آوردن بعتبهٔ خلافت خود را خود کشت و مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین

برکشتن آدمی بهیچ عنوان رضا نمی داد ملاحظهٔ تمام دارد و غالب آن بود که چون پیشگاه نظر می آورد نا بسلامت میماند

و نیز باهتمام مبارزان پیکار طلب سومنات شهر و جونه گڈه و سایر ولایت سورت که جنوب و به بر ساحل دریای

عمان است در حوزهٔ تصرف در آمد و نیز برهان الملک برادر نظام الملک که معظم ولایت دکن بست آن خود داشت و درگاه پناه پنجاب آمد

نوبادامیکه خبر سعادت آن بلاد مسامع حق نیوش میرسید او را بالطاف جلیله سپاس نموده تسخیر دکن را متوقف داشته

بودیم چون خبر طغیان و ستم رسیدگی رعایا بسید امری الاینالوه و جاندیس حکم فرمان را از کار سندیشده برهان الملک

حکومت آن ولایت داده سعادت نمود چون کج تاه حوصله بود تاب داده مردم آزمائی نیاورده دم استقلال دارالنجا

که بر مسلک ناسپاسی شتافتن استیصال حریش نمودن بست در اندک مائی از و و از فرزندان او اثری نماند و نیز سر

آن بار یکی از منسوبان آن سلسله را که بر مسند نخوت آرامی شد بتائیدات ایزدی عساکر ظفر طراز سبکروی عره نای

اقبال فرموده با نصرت دولت اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد را رخصت فرموده بسیاری از آن ملک وسیع را که هند و

دیگر بست حوزهٔ تصرف در آوردند و نیز دارابان حقیقت مند در قصبات بلاد شرقیه ولایت وسیع و ڈیسه که متصل با

شوربست تسخیر نموده و چندین از سپاهیان فتنه در سلک ملازمان عتبهٔ خلافت در آمدند چون بعداد نهائی نزدی

دهستانی درازست برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه بهمین قدر بسند نموده بر دیباچه اعلان میگارد که چون کارنامهای

بملایمت استعداد یافت در آن دکنی کار پردازان اشغال سلطنت را بشارت شد که بزودی بر ایشان دست یابی دارند درین

چند بی وانه گولی بخت در عرصه دلنشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده باد ولت خداداد دم مخالفت منازعت زدند موجب

باقبال با جمعی از مقربان بساط عشرت بسیر شکار بر آمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین کشوده بود که آن شورش

مسموع شد با وجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم پیشتر از آنکه غازیان نصرت مند قطع کریوها نموده بآن ملک در آیند

بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مند که بحسب صورت در آن طوفان تمیزی افتاده بودند قابو یافته سر گروه آنها را

و چون مواکب اجلال نزدیک شده بود مجددا آن باغستان بنحو ان عجیبی افتاده و در آن گلزمین فیض بخش استلذاذ صوری

و معنوی نمود و فرستادن ایلچی در تعویق ماند چون رایات همایون مراجعت نمود و در اثنای راه خبر واقعه مولانا حسینی

... بیت شریک مفسدان بودند ۱۲ ... طوفان بی تمیزی مراد فتنه و فساد ... دوست و دشمن ... استلذاذ لذت

٩

رسید که با ستلای اشتلاد در گذشت و حیث بدیا نسف گشت بنابرین بعضی سخنان محبت افزا ستمالة الاولیا العظام و صحابه الاکرام خواجه اشرف که از قدیمان این دودمان والاست گفته فرستاده شد تا به حقیقت حال رشهود ضمیر انور گرداند و هم سخن از عهود و مواثیق که بوسائل رسل و رسائل تصیص یافته بود گردد و تر صدار جلائل آثار محبت یگانگی آنکه پیوسته مزد بای شتر آن احدیقه باطن را طراوت بخشند به لقب اسد خان و زبک همیشه ازدیاد و اتحاد مرقوم شد

رابطه خلت و صفا و سمه ستیف لا یعنی کلام مصادقت پیام موالات التیام که در تعاطی قیمه کریمه تحاوی یافته عالی نسبت والی منقبت سلطنت و ابهت پناه رفعت و شوکت دستگاه فارس مضمار شهامت و ایالت مرتقی مدارج نصفت و عدالت ثقاوه دودمان عز و علا و ضیاء و جهاندار تجید و عمل اسطلای شید بوارق الهی تجلی انوار شوارق اگاهی بیشه ارکان شجاعت و همت گوهر بنیان بسالت و عظمت مسند نشین محفل عز و اقبال صدرآرای بارگاه جاه و جلال الفائز من مبادی الفطرة بمعالی الهمم المختص میامن الفوز بجلایل النعم قطعه گوهر اقرای نگین و تیغ اسد خان آنکه تیغش برده از آئینه امید زنگ + شاه شد قبر رامیدان تهور کار شیر او هم بدریای وغا کار نهنگ +

لا زالت ارکان محبته مشیدة بالدوام و دعائم دولته موسسة بحسن الانتظام سمت تدرج و منمج بود و نسبت قرابت و محبت سابقه را تاکید و تشیید و قواعد صداقت صمیمی را مؤکد ساخته بود و ظهور پیوسته رتبت صفای خاطر و نور انجلای ظاهر و باطن شد مبانی یکجهتی و یگانگی استحکام پذیرفت و تواثم دوستی و یکتا دلی انتظام گرفت بر مرآت ضمیر انور و خاطر ضیا گستر که از اشراقات عالم قدس و الهامات معالم انس ... پرده مخفی و محتجب نماند که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی تا حال که سی و دو سالست بمساعدت توفیق ازلی و معاضدت تاییدات سماوی خاطر حق چنان جلوه داده که مقصود از سلطنت و فرمان روائی و ابهت و کشور گشائی تقدیم مراسم شبانی و ادای بلوازم پاسبانی خلق نه جمع مال و منال کردن و در حظوظ نفسانی و مستلذات جسمانی فرو رفتن لهذا طریقه سلوک و سلوک طریق این نیازمند درگاه الهی آنست که با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بغیر از مدارات و مواسات و ملاطفت و مماسات امری دیگر نبوده و همواره خاطر در ترفیه احوال و آسودگی و صلاح جمهور خلایق و جمهور انام مصروف است و عنان توجه باطن بمقصد بلند و مطلب ارجمند معطوف حق جل و علا شاهد است و کفی بالله شهیدا که تسخیر و تفتیح ممالک هندوستان که ساحات ربع مسکون و سیاحان کوه و هامون سواد اعظم و چهار دانگ عالم تشخیص کرده اند و از سه طرف بدریای محیط اتصال دارد بمقتضای هوا و هوس نبوده است بل بدین نهاد و همت غیر از رعایت ملهوفان و حمایت مظلومان

امری بکر محظوظ نگشته و ازین نتیجه که روی همت همایون جهانگیر و دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آمده و عنان
عزیمت مبارک بهر جا که معطوف داشته فتح و نصرت بطریق استعجال القباب بهر جاگاه که شمشیر کرم و حمیت تضیفه باسائر
عباد الله چنین باشد با آن سلطنت دستگاه که از عهده تایید یافتگان درگاه کبریائی اند و معهد از روابط آشنائی جانبین حقوق
محبت فیما بین متحقق و ممکن است و رابطه سابقه صمیمیت لاحقه شده تا بمشید شمشیر این جنس ظاهر است که یکی از بین روابط
التیام محبت و ولا کافیست مخفی نیست که این همه و اتحاد مجموع شده تا سعادت غیر زردوستی و یکجهتی منوط و منظر حقیقت بین تحقق ابد پیوند
کرسیاس موافقت و موالات و سبیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع جهان و جهانیان خواهد بود شد بیابی که
وادی ملوک انواع رسائل رسل و رسائل قوم شده بود هر چند در نظر عقل و در بیش سخن در آن باب کردن هیچ سخن در ان
اما اغماض از ادای رنگ تطویل کلام در آن مقام با ملایم تر بشهادت این قطعه که از اجله اکابر منقولست اکتفا نموده
قیل ان الاله ذو ولد + قیل ان الرسول قد کهنا + ما نجا الله والرسول معا + من لسان الوری فکیف انا + الحمد لله
والمنة که از بدو اکتشاف صبح ایجاد و تکوین ظهور شعشعه مهر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملت و دین و مسلک
مستقیم حق و یقین بوده لاجرم موجب الملک والدین اتمام ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت
روز افزون کمال دینداری را دلیلی قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی بکمال از مرضیات خویش راسخ دم و ثابت
قدم دارا و چون جوامع همم سلاطین عدالت انتما که صدر نشین اریکه عظمت و جلال اند آنست که کافه خلائق و جمهور برایا
که بدائع و دائع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادات الهی و مراسم معاش خیر خواهی جهد بلیغ نمایند
بنابر آن رین همت در تنسیق و انتظام امر ممالک وسیعه و فسیحه که مقر سرادقات چندین سلاطین عالیمقدار و حکام ولایت اقتدار بود
سعی تمام مبذول و بعنایت ایزدی شالحال این نیاز مند درگاه الهی بوده از سر انجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داد و آنکه
ممالک که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذه الایام حوادث چون سلاطین کشورکشا ولایت [illegible] آئین بآن روی
خیر شوان نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شد و کنائس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد و طاعتگاه [illegible] عبادت
ارباب ایقان گردید المنة لله و تقدس که آنچنانکه دلخواست انتظام و التیام یافت و حسب المدعا سامان و
سرانجام پذیرفت جمیع سرکشان و گردنفرازان از حبشی و هنود و غیرهم حلقه اطاعت بگوش هوش اعتقاد کشیده
داخل عساکر نصرت مآثر شدند و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد و ما نیز بمصداق احسن
کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رفت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول
داشته حدائق آمال و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت احسان و قطرات معطرات فضل و امتنان

۱۰

[illegible] تاسیس بنیاد کردن ۱۲ انتشار ۱۲ اشاعت بالکسر پراگنده کردن ۱۲ [illegible] بالفتح جمع ابنیه [illegible]

11

بازه و سبز سیراب چمن بیناش و همت خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین جهات فراغ کلی دست دهد
بسیار تعهد عنایات الهی هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزایر دریای شور درآمده سر بشور انگیزی برآورده اند و دست
تعدی بر اهل حرمین شریفین زادهما الله شرفا دراز کرده جمعی کثیر انبوه گشته سنگ راه زائر و تاجر شده اند چون تنبیه
ایشان متوجه شده آن راه را از خار و خس پاک سازد لیکن چون شنیده شد که بعضی از امرای عراق نسبت به ابا
و اجداد عظام با خلاص شده از عهده و نقاب حسن عقیدت که به اعتقاد نقابی ایشان است جلیه بود عدول نموده بعضی
پای از اندازه بیرون نهاده اند و بر خاطر حق شناس می‌گذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار که بارقه سعادت از ناصیه حال ایشان
روشن و لایح است از زایچه طالع اقبال شان ظاهر است بدان جانب تعیین فرمائیم تا خاطر از مفاسد آن جماعت
تشویش مداده بامری دیگر متوجه شویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار خود را ایشان نگاشته
نظر بر ضعف ظهور والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده اند قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت جماعت
انحراف ورزیده اند نظر بمحض انتساب خاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که بتعارف اسلاف منظور
باشد علی الخصوص درین وقت که مسموع می‌شود که فرمانروای ایران علی قلی سلطان همدان و غلبه ابا تحف بدایا بالتماس
کمک و مدد روانه کرده اند بر همت عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان
منعطف شود بخاطر چنان میرسد که چون رابطه محبت نسبت قرابت با آن سلطنت دستگاه از قدیم الایام است
و به تجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت و نقابت پناه میر قریش ضوابط وداد و قواعد
اتحاد استحکام گرفته است در آن زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و منصوب خیام عز و علا
گردد آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآن حدود تشریف ارزانی دارند تا آن
سرزمین مجمع البحرین مجد و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد و بالمشافهه بی‌وساطت قاصد و پیغام اساس
محبت و یگانگی مستحکم ساخته بعضی سخنان دلاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون مکنون خاطر است و
شرح خداشناسی و حق پرستی که بقدر استعداد او باضافت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور
محفل انس سازد و از نفایس حقایق الهی و شرایف دقایق آگاهی که بر خاطر عاطر آن ابهت دستگاه
پرتو انداخته باشند نیز استماع نماید که خلاصه زندگانی و زبده کامرانی صحبت اشباح انسانی و هواست
اجسام روحانیت و کثیف که بعضی در میان و برگزیده خداوند و نظر کرده بارگاه کبریا متحقق شود و
هر آینه این معنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود و در آن زمان که بعنایت خدا

این رزه بوقوع آید چون همت منظوران الهی سرفراز کردهای خدائی بر تحصیل رضای حق تعالی است و استحصال

نام و تسلط برافراد انام بنابر آن هرگونه خاطر جوئیست امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد کرد

یکی که حق‌شناسی و حق‌طلبی بیشتر باشد آن دیگری نیز استرضای خاطر او را لازم دانسته در مقام سکال یکجهتی بود

از صلاح او در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر آشکار اشده است درباره امداد و کمک

حاکم ایران و خراسان آنچه صلاح دید یا و شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیه

فرزندان شاهرخ میرزا رقم زده کلک محبت نگار شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد الحق که مشار الیه بواسطه

خمود سالها و خود پسندیها از رهگذر کم فطرتی و بد مصاحبتی منشا چندین امور نالایق گردیده بود که هر کدام

از آنها بانفراده مستدعی آن بوده که کار او باین جا رسد اولا بواسطه اغوای بعضی که تقبیان از لوازم اطاعت

و مراسم عبودیت ما بسیار تساهل نمود و ثانیاً با آن عظمت دستگاه که قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما

و آن رفعت پناه واقع است نمودی جلالت و رتبت ظرف نسبت منتوان شد و بایشان پیش آمد تا التجای

بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود که شبهی که شنیده شد و

واقع شد از قسم القاء بانی و الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار و از مستی غرور هشیار

شده التجا و اعتصام بعروة وثقای عاطفت ما نموده غیر از آنکه تفقدات و تلطفات عز امتیاز بخشیم امری دیگر

منظور نمیگردد و با حصول از مراسم مودت و قرابت آن عظمت دستگاه نیز آن است که از زلات اقدام و اغماض نماید جهت

محبت استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان نیکخواه و عمده محرمان کار آگاه حکیم هاشم را که مخلص

گفتار و مرید درست کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری [illegible] هیچ تجویز

بوده بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که بدانچه ... بواسطه

دیگری موقوف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همان اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بواسطه

خواهد بود و بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه سیادت مآب

نقابت انتساب میر صدر جهان که از اعاظم سادات کبار و اجله نقبای این دیار است مقرر کرده بودیم

بواسطه بعضی امور در تراخی افتاده بود درین ولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم و انموذجی

از تحف و هدایا بتحویل عمدة الخواص محمد علی قلی خان بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم باید که بمقتضای

عواید وداد و اتحاد بوالعمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و رسائل و اتحاف تحف و سلوک ما

١٣

وازفرط غایت طلب اشتیاق فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن حبیب عشق‌باز طایر دیرینه بال شوق در
اشتعال اشتیاق و اشتهار آمده استشمام شمایم یکجهتی و وداد نمود اگرچه توجه باطن باین مثنی بریدها که در نظر اولی النهی و
مبنا اید ولیکن در نظر ثانوی ترجیح و بازی آن با و از نسبت شوقی و مناسبت ذوقی ارباب وحدت مشرب
و موجب مزید ابتهاج میشود و گزند حضرت احباب لی بر ضمایر آگاه است که از اشتغال صوری استغنا با بشان این
امور بکمال توجه مبدا بعلیای بینش نیست و مجرد بال و پر ظاهری اکتفای خاطر حق اندیش نه امید که بهمواره
بارسال شهپر صحایف محبت و جلایل رسایل مودت تحریک سلاسل اخلاص و تاسیس مبانی اختصاص نماید
شعر نامه بسر حرف اختصاص تمام کرده شد و السلام و الاکرام عبدالله خان اوزبک
سپهدار ملک توران در جواب استشمام گلدسته بهارستان یکتادلی و یگانگی و استطلاع
کارنامه نگارستان ربیعی و فرزانگی که از آمیخته مخلبدان بوستان آشنائی و نگاشته نقش پیوند
نگارخانه دل افروزی و دلگشائی آن والا دودمان نجیبه خاندان گوهر افزائی و اورنگ ده کشای چهره دانش
و فرهنگ مسند نشین ایوان شهریاری چابک خرام نشستگاه سپهداری سپه سالار نبردگاه دلاوری و دلیری شهسوار
میدان جهانگاه شیرمردی و شیری خدیو کامگار کشوری دادگستری آیین مدار جهان دانش پروری فروزنده چراغ
خانی و فرازنده چتر گیتانی بود در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی گنبد نیلگون بلند
ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب سلطان چهار بالش ایام و قهرمان هفت اقلیم عناصر
اجرام است سایه فرخندگی و فیروزی بر تارک جزو کل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نورسان
شهرستان آب و گل دمیده و ابر آذری نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو داده پیرایه خوشدلی و خرمی
داده [illegible] دلکشائی [illegible] بلند شد و دستی از سر نو بلندی گرفت آیین یکتادلی تازه ارجمندی یافت سخنان دلاویز
از دوستی خویشی و یگانگی و نیک اندیشی که بخامه عنبرین شمامه نگارش یافته بود و سلک گوهرین سلک گزارش پذیرفته
بود بوصول پیوست انبساط [illegible] محبت و فرحت گردید بر دل دانشمند و دیده آسمانی پیوند گنجینه [illegible] خداوندی آینه چهره
هوشمند [illegible] پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی‌نیاز درین سی سال که از نیروی آسمانی بر تخت کامرانی نشسته
همیشه [illegible] دانش و بینش آن [illegible] که اینهمه جهانگیری و فرمانروائی و تیغ گذاری و کشورگشائی برای بجا آوردن [illegible] ارشاد الهی
سر کردن کار و بار پادشاهیست نه گرد آوردن گنجهای زر و سیم و آرایش تخت و دیهیم و پابگل ماندن خواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن
دگر بسان آن [illegible] استوار [illegible] دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی چیزی دیگر در دل نبوده

وهمواره در آسودگی جهانیان از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش مینمود
خدا آگاه است که پاک نمودن چهار دانگ هندوستان خس و خاشاک فتن این بعیستان که از سلسله بیهی ریای شعور
پیوسته از سر خود خواهی خودکامی نموده بلبش بنیاد آرزو خیز نوازش خاکساران و گذارش ستمگاران شد و از این
سببست که روآورده شد کارهای دشوار بآسانی گشایش یافته و چهره آرزو از پرده سپید بخوبی تمام نمایش پذیرفته
هرگاه که شیوه فرخنده نیاد یگر بندهای خداجنین باشد با آن فالا دودمان که از بزرگان پایافگان درگاه خداوندی اند
و با ایشان پیوند دوستی و قدیم و خویشی نزدیکی در میان واقع باشد بر هوشمندان خرده بین پیداست که یکی از بنیاد یگانگی و یکدلی
بستست هرگاه آن همه و یکجا شده باشد پیداست که جز یگانگی در میان نخواهد بود و این یگانگی و یکدلی سرمایه آبادانی جهان و بهبود
جهانیان خواهد شد و آنکه در دیر فرستادن نامهای گرامی و عدم اظهار لوازم دوستی از سوی بعضی رفته و بهبهانه
در پرده کتمان پوشیده و پنهان نماند چه دل نگرانی ایشان از دشمنان گیرودار و نبرد با سرکشان روزگار خوان پیداست
با گفتگوی چندی از سخن سازان بیباک و تبه کاران که نهاد ناپاک شان بخردی چند از خود بیخبر بسیب پندند برعم سر
و دو شوند در بدماغی سند + یا دشوند ار بچراغی سند + که از تیرگی روش آن کوتاهی یافت در بیجا ساخته بود و دیگر و
از ساده دلان بیچاره از روکرد آن کرده سخنان ناشایسته بعضی از انگلیسیه اند چه گنجایش آن همین گذشته باشد چه دور
بیفروغ این گروه ای بهر بیجام بر مردمی که اندک پرتو دریافت دارند پیدا است سیما آن فالا دودمان که برگزیده درگاه
خداوندی اند و دور اندیشی و باریک بینی ایشان همه وقت گنجایش آن داشته باشد که گوش هوش بدین سخنان ناسزا
انداخته از نامه و پیغام و دوستی باز ایستند و اگر چیزی از ناراندهای درگاه و درماندهای گمراه از هندوستان آزرده دل رفته
باشند و بره سالوسی پیش آمده دروغ را راست وانموده خواهند که راه سخن باز بندند و خواهش دم زدن کنند و بران شوند که
گرد دامن دوستی نشینند و سرچشمه یگانگی بخاشاک بیگانگی انباشته شود و سزاوار دوستی آن است که ایلچیان دانا
فرستاده مغز سخن بیشتر شکافتند و از ته کار آگاه بیشتر شدند خدا نخواسته باشد اگر بوی از سخنان و راز کاری
یافتند روش دوستی آن بود که دانشوران سنجیده را فرستاده از چگونگی آن می پرسیدند باری گذشته آنچه گذشت اکنون
چون لاله زار دوستی بتازگی خرم و سرسبز شده دل بخشش بر آن شد که اندکی از سرگذشتها بخشتین نگاشته اید تا از
ساز و پوشیده نماند که آنچه از نیرنگ کتاب سیوت ساحت ضمیر آگاهان یافته و بشهادت نظر دقیق و اشارات
کشف و تحقیق عقضاد یافته و بالجمله باتفاق اهل ملل و نحل مقرر شده آنست که عمده در موجبات شرف و ثبت
رفعت منزلت نوع گرامی انسان که شان اقبالش بتوقیع وقیع فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا مزین است گوهر شب چراغ

عقل است که شناخت خداوندی را و وابسته است دریافت کارگاه آفرینش را و بازبسته و
باتفاق اصحاب نقل و ارباب عقل نور رتبت این گوهر شب تاب پادشاهان بزرگ منش و شهنشاهان والانژاد از همه
روشن‌تر دارند و دانشوری جدا ازان بخت بلند و بختیاران دانش پسند از همه بیشتر است چه هرگاه که در کارخانه
آفرینش کسی را فراخور احتیاج و استعداد دانش میداده باشند سرآمد این طایفه علیه را بر فهم و ذکا موصوف خواهند بود
اکنون که دانش پناه و بینش دستگاه مولانا میرزا جان که سرآمد دانشمندان نامدار و یگانه استادان روزگار
و از اکابر علماء دین و اعاظم اصحاب یقین است هرچند پادشاهان دانشوران بنشینی با این سخن مردم میباید تا
پیداست جایی که خرد و دوربینی دانش چه آفرین آن عظمت دستگاه خواهد رسید فهم افادت پناه مذکور بآن نخواهد رسید
و چون فطرت صاحبان این دین یکتا لازم است که این قوت بی‌بها و فیروزه نیام گیر را معطل نگذارند و همواره
در سلک معاش و معاد استعانت و استمداد ازو طلبند خصوصا در وقت صحبت با خداوندهای سیاه دل و سیه کاران
تیره درون که از راه خواهش جاه و زرپرستی و خودی و خودپرستی چشم بر کار ندوخته اند و فرمان آسمانی نامه داد
را که فرستاده خدا و رسانیده پیغمبر است از شاهراه گردانیده برنگ دیگر جلوه میدهند و محکمات نصوص آیات و تاویلات
تسویلات نفوس میخواهند که در فرمانروایی و کارگذاری شریک پادشاهی باشند و ازین بگذرند دل انگشت گذار یک همواره
در تحصیل رضیات الهی میباشند چون اختلافات بسیار در هر باب بسمع همایون میرسید در مطالب علمی و عملی طلب دلایل و
براهین مینمایند و همواره استکشاف غوامض مسائل و تنقیح مقاصد مجتهدین و مستنبطات عقاید سلف و ماخذ اقاویل
خلف و تفحص موارد خلاف و تصحیح مواقع اختلاف و منشا خلافی که درین هزار سال میان علمای سنت
متنازع فیه بود چنانچه کتب متداوله مبسوطه بر تفاصیل آن مشتمل است مینمایند و در مبادی احوال گفتگوی
المعنی باعث تکبیر و نقی و کسادبازاری نادانان که تلبیس و تزویر در لباس ارباب دانش
در آمده اعتبار تمام پیدا کرده بودند میشد و موجب پیش آمدن جمعی از ارباب دانش و اعتبار گرفتن آنها که بواسطه
بدنفسی طایفه اولی در زوایای خمول بودند میگردد و لیکن آن دانایان موجب تنبیه سیرت سوء سیرت خود خیره شده و از
[illegible] بعضی مقدمات اخلاق را شهرت داده موجب بدخواهی چندی از امرای بنگاله که در انتصاب
ممالک شرقیه هندوستان تعین بودند و موجب بدبختی و کم فطرتی اراده طغیان
و [illegible] ایشان را فاسد داشت و مدتی مدید از درخانه دور بوده و دست آویزی برای
نامدن در خانه و باغی شدن میخواسته اند میشود چنانچه این بی سعادتان گاهی نسبت دعای

۱۵

الوهیت و گاهی نسبت دعوی نبوت با بنجانب نموده خود را در گرداب بلا و موج خیز عذاب زده رسوائی خاص و
عام شدند و خاک مذلت گرد خجالت بر فرق روزگار خود انداخته بدار البوار شتافتند فی الواقع ساحت عزت
جناب کبریای آلهی را با خس و خاشاک امکان چه نسبت و در سرا پردهٔ عصمت نبوت پای بندان عقال هوا و هوس
را چه مناسبت باعث تعجب میشود که در مجالس ارباب دولت که از تائید یافتگان آلهی اند امثال این هفوات را
احتمال هم چرا گذارند و سفیهان شعبده گو را برای چه اجازت استماع این مقدمات باشد و حق تعالی اینها
را چون همگی همت مصروف تحصیل رضای آلهی است از سخنان بیهوده ارباب نفاق غبار در رهگذر
خاطر راه نمی یافت چه هرگاه حضرت واجب تعالی از دست طعن کجروان کم بین خلاص نشده باشد
و حضرات انبیا و رسل از مهر زنش بیخردان بد آئین نجات نیافته باشند سائر بندهای خدا را از آن
چه اندیشه و از بدنامی چه ملاحظه الحمد لله و المنة که همیشه پیش دیده دانش و بینش فرموده خدا و پیغمبر بوده در روز
افزونی بخت همایون ما گواه حال است الله تعالی همگنان را در مرضیات خود ثابت قدم و راسخ دم داراد و چون
همگی همت سلاطین عدالت آئین آنست که در رضای خالق و آسودگی خلائق بوده بنوعی سلوک نمایند که
خلق خدا از آسیب اهل شرارت در امن بوده در لوازم عبادت آلهی و سرانجام معاش خود
خود فارغ البال باشند بنا بر آن مخصوص اند برای رفاهیت کافه رعایا و عامه برایا که بدائع ودائع آلهی اند
درین سی سال در پاک کردن زمین هندوستان چندان کوشش بجا آورده که جابجای شعوا
از چندین جاهای فرمان روا و سرکشان نابسزا بدست آمد همگی سرانجام یافت آنگونه که بایستی شد چنانچه
بتخانهای هندوان بدکیش خانقاه درویشان خدا اندیش گردید و بجای آواز ناقوس بتخانهها
بانگ نماز بلندی گرفت و همه کارهای اینجا چنانچه دل میخواست همچنان شد و از روزی که خواهش سامان
سرانجام پذیرفت و همه سرداران و گردنکشان کمر بندگی بر میان جان بستند و گوشواره فرمان بردار
در گوش هوش کشیده بلشکر فیروزی اثر در آمدند و اینهمه مردم گوناگون با هم پیوند یکدست دادند
نیز سر نیاز بر زمین خاکساری و تارک امیدواری بدرگاه خداوندگاری نهاده بوستان آرزوی ما
این وصم را آبیاری بسرچشمه داد و هرسو سبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن بود که چون این کار
سامان و سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ در جزائر دریای شور در آمده سر بشورانگیزی آورده اند
دستگیر کرده در یا نوردان هفت کشور شده سیاح زائران حرمین شریفین ادهما الله شرفا آزار

16

بسیار میپسانند خود پرسش نموده آن راه را ازین خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده میشود که او با

قزلباشان از جادهٔ عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خودبی ادبیها کرده اند بخاطر حق جوی میرسد که یکی

از فرزندان کامگار را بدان جا بفرستیم تعین نماییم قطع نظر از انکه از شاهراه سنت جماعت انحراف دارند رعایت

خاندان نبوت بر ذمت همت ما لازم است علی الخصوص حقوق اسلاف سابقه در میان باشد و تا خاطر ازین

رهگذر جمع نشود نهضت بجای دیگر نکنیم و الحال که سلطان محمد موثیق جد و پدر بزرگوار خود را کان لم یکن

انگاشته نظر بضعف والی عراق انداخته بدفعات فوج فرستاده اند و مسموع میشود که والی عراق سلطان علی

همدان و علی الخصوص طلبیده کمک باینجانب فرستاده اند بخاطر حق جوی میرسد که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف

سازیم و اعلای اعلام امداد و اعانت بروجه اتم و احسن بنماییم و در دل حق جویان بگذرد که چون آیین یگانگی و یکدلی با آن

والا دودمان لهاست که همت تجدید مراسم محبت و لوازم قرابت از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب

سیادت و نقابت پناه سعادت دستگاه میر قریش استحکام یافته است میخواهیم که چون نزدیک بخراسان رسیده شود

آن والا دودمان نیز از انجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین بهم آیین بدیدار گرامی شاد کام سازند و الفت

شنود ولا و نیز پرده کشای چهرهٔ یگانگی گردند امید که سخنان خداوانی و رازهای پنهانی که در دلها جا گرفته یک یک

گفته شود و انچه از دوربینی و خداپرستی در دل آن والا دودمان پرتو انداخته باشد شنیده آید خوشا فرخنده

جائی که اینچنین دو برگزیدهٔ خدا فراهم آمده زبان راز بگشایند و سخنان دلنواز با هم بگویند و چون پیش رفت

سرفراز کردهٔ خدا خواهش بر آوردن نام بلند و سرفرازی نمودن بندهای دیگر نیست دل حق جویان میخواهد که

ایشان نیز همچنین بخواسته باشند که بهر یکی که خداشناسی و خدااندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجوئی

او نموده یکدلی و فروگذاشت ننماید و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر شده در باره

امداد و کمک اهل عراق و خراسان موافق صلاح دید آن حشمت دستگاه بعمل خواهد آمد دیگر انچه از قضیه

شاهرخ میرزا نوشته اند بسیار خوب نوشته اند سخن آنست که از انجا که خردسالیها و خودپسندیهای او

گشته و از انهمه کوتاه بینی همنشینان بد و اشت سزاوار چندین ناشایستگی شده بود که هر کدام از آنها

باین پایه میرسانند چه ازان بی پروائیها که از بندگی ما کرده و چه ازان گستاخیها که با آن والا دودمان

نموده هرچند از دوستی و خویشی که با دارند چشم پوشیده شود او را چه پایه آن بود که بی ادبانه پیش آید

و چه از بداندیشیها که پدر کلان بزرگوار خود نموده هرچه باو رسید از خدا رسید و بی گمان

١٧

شایستهٔ اینهمه آه و ارگیها بود اکنون چون شاهرخ میرزا از خواب پریشان بیدار شده و از سرگرانی مستی هشیار گشته

باینجانب رسیده است خبر مهربانی نمودن از کارهای او و فراموشی کردن چیزی که در دل میگذرد و امید از دوستی خود

آن الاد و مان نیز چنان است که از گستاخی او چشم پوشند و جهت تشیید مبانی محبت و استحکام قواعد مودت

افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان هواخواه عمدهٔ محرمان کارآگاه حکیم همام که مخلص است گفتار و مریدی در

کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری و را بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم بسمت رسالت

فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات را بی واسطه دیگری بموقف عرض میرساند

اگر در مجلس شریف ایشان هم چنین اسلوب مرعی باشد گویا مکالمه فیما بین بی واسطه خواهد بود و جهت سرپرستش

واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندرخان انارالله برهانه سیادت مآب نقابت نصاب

صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار و اجلهٔ اتقیا و ابرار این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور در حضیر

تراخی افتاده بود در ینولا برفاقت حکمت پناه مشارالیه فرستادیم و انموذجی از سوغات به تحویل عمدة الخواص

خواجه محمدعلی بتفصیل علیحده ارسال نمودیم ترقب آنکه بمقتضای نجوای عزائم ثنایا در تجابوا اکمل فرموده

همواره از طرفین طریق ارسال رسل و استحاف تحف مسلوک باشد دیگر از فرستادن کبوتران پری پرواز

و آمدن حبیب عشقباز شهپر مرغان شوق در جنبش آمد و گلها از خواهش گلگل شکفت اگرچه بحسب وجه

بازی هیچ نمینماید اما در معنی یاد از مواجید ارباب ذوق میدهد مهنداً اشتغال صور باین مشتی سپرده

چون بدیده کاخرده بین بازمی نگرد جز پرده بر چهره راز نیست و بر سر این بال و پر چشم امید باز نه اسب به که

همواره بهمین آیین نامه و پیغام حرف مدلول شاد کام منیموده باشند بیت چون قلم آمد بلفظ شاد کام ختم شد خط

محبت والسلام خطاب حضرت شاهنشاهی شاه عباس تخت نشین شهر ایران بسنان

ونیایش عتبه کبریای قدرت جل جلاله و تقدس اسماء بمثابه ایست که اگر جمیع نقاط عقول و جداول فهوم بانجوم

مدرکات عساکر علوم فراهم آیند از عهدهٔ حرفی از آن کتاب یا پرتوی از آن آفتاب نتوانند برآمد اگرچه در دیدهٔ تحقیق

جمیع ذرات مکونات سرچشمهٔ چه اندروی اند که از زبان نیز بانی برآمده تشنه لسان تقسیم زبانان شیرین

محمدی حقیقی اتر زبان شیرین بیانی از ندیس بیان بهتر که کمند اندیشه از کنگرهٔ جلال صمدیت که جانهاست یا کان سخنه

کوتاه داشته در جلائل نعوت گروه قدسی شکوه حضرت انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة و السلام در آمده او لا انتهای

جلالت تا بیان سائل عطیات که جمهور انام را از گروه ضلالت و غوایت بشاهراه عنایت هدایت آورده

۱۸

برمنابر تبیان وانموده و شرح معانی احوال و مکارم اخلاق طائفهٔ مقدسهٔ اهلبیت که رازداران اسرار کبریا
و پرده کشایان سرائر انبیا اند بر آن فزوده از ذرهٔ عزت مسند جاهی تجمّلی تازه باید کرد لیکن چون دیده
انصاف ملاحظه میکند بر آینه مدارج این مطالب کونی و الهی و معانی این مجامع انفسی و آفاقی را که مستهلک در
حقیقت حق فانی در بقای مطلق اند ظل محامد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای ایزدی می یابد پس شایسته
آنست که ازان آغاز عجیبه نظر دست باز داشته نکته چند از مقاصد مستعار قرار داد ارباب دانش و بینش که بموجب حکمت
عملی انتظام سلسلهٔ امکانی بآن منوط است در دیباچه اظهار نهد که هر آینه اینصورت بروان گرم روان
مسالک یقین و سیر روان مناهل یقین که از روای جداول ظهور و بطون پیش نهاد همت قدسی اساس و گشته اند
باین سست آویز نیاز مستغنی و مستفیض سعادت خاص میگردد والمنة لله تعالی و تقدس که مشاهدهٔ صفوت
نامهٔ گرامی که مصحوب گار سلطان حسین شاملو مرسل شده بود در اوسط ایام بهار و مناط اعتدال لیل و
نهار انتهار ارمغان باطن مهر آگین شد و باد طرب آمیز شقایق و ریاحین در دماغ روزگار پیچیده بود که این گلدستهٔ
محبت و الا نکهت بسان مشام یگانگی گشت و آنچه در توقف تسطیر مراسل خلت و داد و رقم پذیر کلک محبت شده
بود بغایت موقع خود جلوه استحسان ادنی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که آئینه ... شد
لیکن از مصادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات عظمی باسلاطین ممالک
هندوستان و اساطین این بوم که همپایهٔ جداول آسمانی چهار دوانک هفت قلم گفته اند اتفاق
افتاده بود درین مدت مدید این سواد اعظم باهم وسعت و فسحت که در میان چندین آبادان خود در اسپ
و فرمانروایان سپاه آرای انقسام یافته بود همواره برسم تمرد و تجبر بوده باعث تفرقهٔ خاطر
مستمندیده ببیروی توفیقات آسمانی به تسخیر اولیای دولت قاهره در آمد و از کوه هندو
تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از فرمانروایان
زبردست و راجها و رایان بدست و افغانان کوه نشین و کوتاه بین و بلوچان
بادیه پیمای بادیه گزین و سائر قلعه نشینان و زمینداران مشمول و استقلال در
ظل اطاعت و انقیاد در آمدند و در التیام صدور و ائتلاف قلوب طبقات انام
شرائف مساعی مبذول داشته شده و به میامن توفیقات الهی در شگاه ضمیر حق
گزین بشاهت همه بهام ظهور دارد و اکنون بصوب پنجاب مستقر رایات منصور شد ...

١٩

کہ یکی از طرز دانان رشتہ اطاعت روانہ شود و درین اثنا حسب الحکم مشایخ شد عظیم آنها استخلاص کلوہم رعایا و کافہ سلسلہ

ولایت ولید ستیم از ابادی فیض سلطہ او باشتند و با وجود غایت استحکام انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار

وشدت کروہ و مغاک کہ مسلوک آن بامر بر ارباب مصاعب از انجا صعب تواند بود باستشفاق عروہ وثقی توفیقات الٰہی

و استمداد از ارواح طیبہ حضرات ائمہ معصومین سلام اللہ علیہم اجمعین با یمن تنکر حکم و عساکر عالیہ مؤید شد سپاہ

خار اتراش جاپک دست منزل بمنزل پیش میرفتند و در قلع احجار و قطع اشجار ید طولی نمودہ در تفتیح و توسیع طرق و

مسالک میکوشیدند چنانچہ در اندک فرصتی آن ولایت دلکشای مفتوح شد و عموم رعایا از التویہ معدلت استظلال

نمودند چون آن عشرت آباد کہ ممدوح جمیع نظارگیان حسن بندیست از عنایات محدودہ الٰہی بود چو نیز

در آن گل زمین سیدہ سجدات شکر برورد گار بجا آوردیم و تا بکوہستان تحت سر کردہ از راہ ولایت

و ودستور کہ راہیست در نہایت صعوبت عبور نمودہ و سر حد کابل و غزنین مخیم سرادقات عساکر اقبال شد و تنبیہ

افغانان سباع سیرت و قطاع سریرت کہ در ولایت سواد بحور و تیراہ و ننگرہار کہ اکثر راہ متردد آن توران

و تادیب بلوچان بد نہاد و دیگر صحرا نشینان بہائم طبیعت ثعالب خدیعت کہ خار راہ مسافران ایران شدیدند

نیز بطریق استطراد روی داد و وصول در توقف آنکہ بعد از سنوح واقعہ ناگزیر حضرت شاہ علیین مکان انار اللہ برہانہ

عدم انضباط احوال ایران سبب هرج و مرج آن دیار بود کہ بقضای سبحانی وقوع یافت در ینولا کہ ایلچی خجستہ پیغام

رسید معلوم شد کہ آن اختلال و ہمی کمین نہادہ بر آمدہ از استماع این خبر خاطر نگران و باطمینان آوردہ و در باب

حقیقت یا تفتیش بحث کہ در شوکت محض رسیدن شایان آیین مروت و فتوت نباشد درین ہنگام چنان بر پا

بظہور رسد کہ ہر گونہ کمک و امداد کہ مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون مہم قندہار در میان بود و تمیز ایشان

انجاد و لوازم معاونت مساعدت آن دودمان عالی بکاسل و تقاعد منجر نمودند و در موقع حول شدہ

کہ محل استطلاع عیار جوہر وفاق ست قطعا آثار یکجہتی و یگانگی بظہور نیاوردہ اند و نیز ما مامن اربع پناہ کہ موطن

صاحبان ناز و نعیم ست توسل شایستہ بتقدیم نرسانیدند مخطور خواطر عاطفت بود کہ او لا قندہار را بکسان

خود سپاریم و میرزایان گذشتہ را زدولت در افزون داشتہ باشند و از ماجرای سوالف ایام و دوام

اعانت خدمت آن صدر نشین نقاوہ طیبین طاہرین ملتزم شوند در صیوت افواج قاہرہ با فتیان متفق

بودہ ہر گونہ امدادی کہ مرکوز خاطر آن قرۃ العین باشد بجا آورند لیکن چون میرزایان منتسبان مدار

فعلیعہ و بدلی آنکہ استفسار شود و فرستادن جیوش منصورہ در نظر عوام کوتاہ بین شبہہ بعدم ارتباط شدید

۲۰

۲۱

از این اراده منصرف گشت در این اثنا رستم میرزا پور جوان سعادت نشان و صوبه ملتان که چندین مرتبه زیاده از
قندهار بود باو اختصاص یافت و مظفر حسین با شمول عواطف و روابط را شنیده والده و پسر کلان
خود را اینجا فرستاده عزیمت آمدن دارد بعد از آمدن و عساکر فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد
و معاضدت بآسانی خواهد نمود و چون در آیین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح
اصلح از حرب علی الخصوص نیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلال
مذهب و فراق مبارزت منظور نداشته و طبقات انام را عباد الله دانسته در انتظام احوال عموم خلائق کوشش
نموده‌ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای طلب عظمی است ثمره بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته در سنوالی که ممالک
به نجابت صحیح عساکر نصرت و جلال گشت مکرر عازم جازم شده بود که انتهاض الویه عالیه بجانب ماوراءالنهر که ملک موروثی
اتفاق افتد تا تمام آن بلاد در تصرف اولیای دولت قاهره درآید و هم معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه
صورت [illegible] پاید در سنوالی [illegible] و توالی ابهت پناه و شوکت و ایالت دستگاه عبدالله خان والی توران مکاتبات
محبت طراز که متذکر قرابت سابق و متضمن محبت لاحق باشد بوساطت ایلچیان روان فرستاده محرک سلسله
صلح و صلاح همواره [illegible] وداد و وفاق شد چون در جنگ زدن با کسی که در صلح زند در مذهب اکبر شریعت غرا
و شناسای [illegible] عقل مصفا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر از این اندیشه باز آورده شد و عزیمت آنکه متوجه
از وا [illegible] انتصواب [illegible] تدارک اختلال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان تمام گردد شنود و تمشیه
قوا [illegible] و خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد از انکشاف صحیح نشاید با مول آنکه خاطر [illegible] جا استوجه
هرگونه مطلب و مقصد خود داشته و طریق آئین مراسلات مرسلوک داشته حقایق احوال نوشته ابلاغ نمایند
[illegible] از دانایان کاردیده و عاقبت بین بسیار کم شده است آن نقاوه اصلاب کرام را
در انتظام ملک [illegible] احوال جمهور انام جهد بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و مآل اندیشی بکار باید
و بتسویلات ارباب بغض و کاذب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نباید ساخت و بردباری تمام
نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی که شیمه کریمه خود نموده
ارباب اخلاص را پیش آورده و اصحاب نفاق را بمهر مهربانی زنگ زدای ظلمت [illegible]
دور قتل آدمی و هدم بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانید که بسیار دوستان جانی
[illegible] سازی دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خونابه اجل نوشیده‌اند و بعضا

دشمنان دوست نما لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند هر آینه قضا بر دو سرگر
این مهم توجه نموده مبذول باید داشت و دولت مستعار این نشأه فانیه را بمرضیات خدا معاضد
و معاون باید گردانید و طبقات خلایق را که بدایع ودایع و خزائن ایزدی اند بنظر اشفاق منظور
داشته در تالیف قلوب کوشش باید فرمود و رحمت عامه الهی شامل حال جمیع ملل و نحل دانسته
بسعی هر چه تمامتر خود را گلشن همیشه بهار صلح کل در آورده همواره نصب العین هر طائفه کند و دولت افزای
خود باید داشت که از ید توانای خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض گشوده پرورش همه را
پیش دست همت والای سلاطین که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که داور
جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشأه ظاهری پاسبانی همه عالم آورده است که نگاهبانی
عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاده در کار دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و دانسته خطا کند
در کار دین که همیشه باقی و همیشه پایدار است چگونه تساهل نماید پس حال هر طائفه که اند و شقی بیرون بیعت حق
سبحانه است در آن صورت خود مستعد انصاف هستند و چه تبعیت گزیده اند بود و اگر در جهت بنا
روش خاص سهو و خطا رفته است و سنجار ما بی دانی است محل ترحم و شفقت است نه جای
شورش و سرزنش و در فراخی حوصله در اشخاص باید زد که بیامن آن وسعت صورت و معنی
مهر دولت پرده کشا است و از نتایج این شیمه کریمه دولت افزا آنست که در هنگام کم و بیشی
و استیلاء قوت غضبی دوستان باشتباه دشمنان پایمال نشوند و دشمنان دوست نما را از روای
مکر و فریب نمانده در پاس قبول خود و هر سند سعی باید نشست که ستون بنیان فرمانروائی است تحمل و بردباری
مصاحب دائمی خود گردانید که اساس دولت پایدار در ضمن این منطویست و بر ضمیر
که اراده چنان بود که یکی از مختصان حریم عزت اصحب یادگار سلطان شاملو فرستاده شود تا
اوضاع ایران از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند در این اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شوربختان
و طغیان ورزیده و ماجرا دیده با معدودی چند از ملازمان رکاب سعادت اعتصام در شکارگاه
که این خبر رسید باشاره ملهم اقبال خود بطریق یلغار بآن ناحیت سوار شدیم و هنوز رایات منصور
در راه بود که بهادران نصرت منش که شکسته بر تهور این فرقه باغیه گردیده بود تند قاید یافته سر
سرآمد فساد را بدرگاه والا آوردند چون این ممالک بیامن برکات قدوم عالی مهبط امن و

گشت باز معاودت فرمودیم بدار الملک لاهور نزول اجلال شده درین هنگام حاکم سیوستان و تهته و لوای
شد که سر راه ایران است با لشکر نصرت قرین ایشان بسبب گرفتگی و بیکار بود و راه عراق مسدود شد و قندهار
ایلچی در توقف افتاد و اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان و تهته در سلک ممالک محروسه
در آمد ایلچی آن والی بیک حاکم آنجا باستان بوسی استسعاد یافت چون نقوش ندامت گذشته و حروف عقیدت
آینده از لوح پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ عظیم گرفته را باز با و مرحمت فرمودیم و راه عراق از سر
نو دلگیر و ایمن تر از سابق پدید آمد مشار الیه را رخصت فرمودیم و شمائل الکرام مخلص معتمد خاص ضیاء الملک
را فرستادیم و چندی از مقتضیات محبت اساس و کلمات خیریت اقتباس بزبان او تفویض یافت
که در وقت تشریف خلوت ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال ایران از قرار واقع فهمیده معروض دارد
و برخی از سوغات این دیار به تحویل خواجه ابو ناصر فرستاده شد بتفصیل علیحده بگذرانند مرجو آنکه این دولتخانه
را خانه خود دانسته بر خلاف ایام گذشته سلوک نمایند و ارسال رسل و رسائل را که ملاقات روحانی
و مجالست معنوی است همواره از شمائل یکجهتی و یگانگی شمارند حق سبحانه و تعالی آن نقاوه خاندان صفا
و ارتضا و خلاصه دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاره و مکاید اخر الزمان محفوظ و مصون داشته آستانه را
غیب الغیب تو ندو و مستعد ارادت نامه حضرت شاهنشاهی ظل اللهی اعلی حضرت کان را ستود بیشتر رانیده در جهان
آرای استایش و آفرین که نزهتگاه عالم البقیع آگاهی مردم پذیر ای نور گردانیده و این شکوه
انجمن را بلمع داد دهی فرمانروایان و الاشکوه آسودگی کرامت فرموده آئین آگاه دلان بیدار
آن بوده که شناسائی بهین بخششهای خدا شده سجود نیایش بدرگاه داور بیمان نمایند و بگزیدگی اندیشه
بسیج کرده سپاس گذاری اساس و سرآمد کارهای شایسته آنکه چراغ قدردانی افروخته باندازه
آن دوستی و خیر سگالی بجا آورند بنابر آن چشم داشت از آن نقاوه دودمان عز و علا و عمده خاندان مجد و
اعتلا آنست که نظر بر وفور عنایات ایزدی که درباره این نیازمند درگه کبریا و سلاطین روزگار و دوران
نشینان جهان داری سلسله جنبان مصادقت و یکجهتی و یگانگی شده همواره بارسال رسل و رسائل محبت پیرایی طریقه
سیکوندان گوهر کلیل سعادت با وجود چندین روابط بیشتر از بیشتر طرق مراسلات شاه چهره آرا شوخی پیکر دار
شود خصوصا که گلستان همیشه بهار کشمیر در حوزه تصرف اولیای دولت قاهره در آمده قرب مسافت فرا اوپاره ای صلح
محبت و یگانگی گشوده از نفائس هندوستان که مجمع هفت اقلیم است هر چه خواهش باشد لی تحاشی باستدعا نمایند و مار استغنا سترکرد

۲۳

اشجار جویبار بختمندی اسباب سازند و درین هنگام که عرصهٔ دلپذیر کشمیر مورد رایات گیتی کشا شد چنان
ملتمس از قدس سانیدند که درین ایام باسعادت میمنت و بهرمندی شاه محمد ابراهیم رسالت فرستاده بودند با عرضداشت عقیدت
عاطفت ضمیر آسمان پیوند رسید چون در ریعان حوادث دهر از جناب بارگاه مقدس آمد نوازش کرده روانه
فرمودیم با جلال مکارم جزائل عاطفت با دلنشین آن قرة العین سلطنت گردانید دیگر خیال بیشگاه
باطن قدسی نموده رسید که یکی از طرز دانایان تحفهٔ سالمون با ایلچی گری ختا رخصت فرمائیم آنچه مصلحت دید آن
دودمان اجلال باشد بموقف ابلاغ رسانند و از انجا که وقوف بر احوال مابینان شرایع فرو
و دیگر سیت معموره جوبای مسالک اقالیم بوده از آن نسخه دانش افزا استماع نموده ایم که از ختا خبر
سقیع و در میان مسیت پنجه از اوضاع آن ناحیه معلوم شده باشد تفصیل تحریر ده کلک خصاص گردانند که فرمانروا
کیست و با که آویزش دارد و روش پاسبانی و معدلت پژوهی بر چه حال است و از دانایان حکمت اندوز
تجربه کار چه گروه پیمان نفس و فنون که امروز در آن حدود الات بزم افاضت گرم دارند چه کسانند و بر چه کیش اند
و از نادره کاران هنرپرداز و صنعتهای غریب ایشان کدام عازهٔ شهرت بر روی میگیرد و تحفهٔ آنکه برجی از سخنان
دل آویز را گزارش نماید معتمد الخواص امیر بیگ را فرستادیم و تمنا آنکه از بازرگان جهان نورد است و با
عتبه اقبال بازگشت ارادهٔ سیر ختا ساکنند زیاده چه نویسند و السلام نامهٔ حضرت شاهنشاهی بشرفای مکه
معظمه منوره صانهما الله تعالی عن مآثم الانفس و الآفاق الحمد لله وکفی و سلام علی سید
المجتبی المصطفی و علی عباده الذین اصطفی سیما علی معشر الشرفاء الحنفاء چون همگی توجه بشرف قدسی مصروف بر آن است
که طوائف انام از جمهور اهل علوم و کافهٔ برایا و سایر رعایا که ودایع بدایع حضرت منعم اند جلت نعماؤه مرفه الحال
منشرح البال بوده در ادای مراسم عبادت و لوازم طاعت مواظبت نمایند و بوجه من الوجوه دست تعدی
اشباه و نگار یجال خالق الله تحصیل صانها محروه و فقرا در از نگردد و خلائق بقدر سیر توسلیه جمیلیا ز موائد نعم وافر
که تعبیت حد التقسیم آن باشد محظوظ و متلذذ باشند سیما ساکنان آن خیر البلاد و متوطنان آن حسن البقاع
علی الخصوص مرهٔ منتسبان خاصهٔ آن موقف مقدس که محل ورود جنود ملائک و غایت مقصد و مقصود
صید شینیان متمکنین بها الی الارائک است مشمول فیوض و عواطف باشند بنا بر علیه اقرار یافته که هر سال یکی از
ملازمان درگاه خلائق پناه را که فرد حسن ظن متصف بوده با میر حاج ساخته بادرارات و انعامات از نقود و جنائز
بقدر تفاوت درجات و تناسب طبقات میسر ساده باشیم چون سنه تسع و ثمانین و تسعمائه بعضی مکهرا

قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده طریق بغی پیموده بودند و باعث تفرقهٔ خاطر عباد گشته بنا بر آن بجهت دفع
و رفع فتنه باغیه و تخلیص عجزه و فقرا از مکاید اشرار متوجه صوبه ممالک پنجاب و کابل شده بودیم بتاییدات خدا
و توفیقات احد مطلق با عساکر بسیار و افیال بیشمار تا کابل سیر واقع شده و در روزی چند کابل مخیم سرادقات
عز و جلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان باحسن طرق کرده شد و هر کس هر جا که بخبث باطن
و قبح سیرت خود خیال فتنه کرده بود و بکنج عدم رفت مجدداً بمقتضای رحم آیه و مراسم جبلیه عفو
جرایم محمد حکیم میرزا نموده کابل را باو عنایت فرمودیم بشرط آنکه در احیای مراسم شریعت غرا مساعی جمیله
نماید و در ترفیه احوال عباد الله نهایت جد و جهد بجا آورد از آنجا مراجعت فرموده دار الخلافه را
مستقر رایات ظفر آیات شد و بواسطهٔ کثرت وحشت و شماتت این طایفه باغیه در سال مذکور از ارسال خیرات
مبرات حرمان بیت الله رسید کس بعد قضای مهمی نشود و دیگر مصحوب شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و حکیم الملک جدا
جدا بمبالغی که در طومار مرقوم شده بود که بشرفای علما و قضات کرام و بعضی بمصارف شریفه دیگر بمشارکت
احدی بلیت الکلمات رسانند باید که تفصیل این مبلغ بکیفیتی که مشار الیهم رسانیده باشند بمهر شرفا و قضات
نویسانیده فرستند که ملاحظه آورده شود و چون حکم شده بود که بعضی از مبلغ تفرقه یکه در نظر آید مبلغ و جا
کنند بعضی مبلغ مشهور را صرف آن کرده ابتیاع خواهند نمود بنا بر آن تعین مبلغ نشده دیگر چنان بمسامع علیه
رسید که بعضی شرار بخارا نسبت فضائل تا بکمالات اکتساب شیخ معین الدین محمد هاشمی شیرازی بمقتضای بغض و عدا
و حسد تهمتی کرده در مقام ایذا و اهانت مشار الیه شده بودند و در آن اثنا مذکور نموده بودند که در رساله که بنام
نامی شیخ ساخته فرستاده بود بعضی سخنان که موافق شریعت طاهره نبوده مندرج بود مخفی و محتجب نباشد که آن
محض افترا و بهتان عین کذب و طغیان بود و نعوذ بالله من شرور انفسهم اصلاً و قطعاً از مشار الیه امری حرفی
که خلاف معقول و منقول بوده باشد بمسامع اشرف اقدس نرسیده و از آن بارگاه تقبیل بوسی مشرف شده بغیر از
صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امری دیگر معلوم خاطر اقدس نشده بلکه
آن شرذمه محجوبه و حسد پروره را تنبیه و تادیب نمایند و مشار الیه را از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد
نجات بخشند و عجب از بعضی ناقصان که امثال این افتراهای صریح که مردم ابله و صبیان تصدیق نمایند
نموده در صدد ایذا و آزار این طبقه می‌شوند باید که امثال این نوع مردم را از آن مملکت شریفه بیرون کرده راه
ندهند و خاطر اشرف را متوجه انتظام احوال ستوده مآل خود دانسته در آن بقعه قدسیه بادعیه مأثوره

استعمال نموده تا هنگام ملاقات حقایق احوال و سوانح ایام را می نوشته باشند که سر آینه مزید توجه عالی خواهد بود و السلام

مفاوضه حضرت شاهنشاهی ایران به فرنگ

سپاس بی قیاس نثار بارگاه پادشاه حقیقی که مملکتش مصون
از صدمه زوال است سلطنتش مأمون از خطر انتقال فضای بیع تمامی سر آسمان گوشه ایست از اقطاع او
و سپهر نا پیدا کرانه امکان قطعه ایست از جهان اختراع او و تدبیر انتظام عالم نظام نخ دم دستیاری عقل و دانش با
عدالت پیشه و پا مردی عمال شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخته مقدری که رابطه محبت ضابطه
مودت حافظه اسلاف التیام و به بهجت او انتظام انتساق و استیناس افراد کاینات انواع مکونات را نواخته و درود نامحدود
هدیه بارگاه ارواح طیبه معاشر انبیا و رسل علیهم الصلوة و السلام که سالکان صعوب طرق هادیان صراط سبل اند مخصوصا
و خصوصا با و بعد بر ضمایر ارباب بصایر که مقتبس انوار ولایت و متجلی از اشعه حکمت و درایت اند مخفی و محتجب نیست
که درین عالم ناسوت که مرآت عالم لاهوت است هیچ چیزی مرحبت خالق نیست و هیچ امری چون مودت لائق
به پیرامون اصلاح عالم و نظام کون ابر تو دو تو تالف نهاده اند و در هر دلی که آفتاب محبت پرتو انداز د جهان
عالم روح روان از ظلمت بشری پرواز و فکیف وقتی که در طبقه سلاطین که صلاح این طایفه صلاح عالم و عالمیان
است تحقق شود بنا بر علیه همگی همت عالی نهمت باین مصروف است که روابط محبت و دوام ضوابط ارتباط
میان عباد الله موکد و مشید باشد سیما در طایفه علیه ملوک که بمزید عنایات الهی شرف اختصاص دارند خصوصا با
سلطنت مآب خلافت قباب مظهر تجلیات معنوی محی مراسم علیسوا الغنی عن التعریف و التوصیف که بنسبت
همسایگی متحقق و رعایت حقوق جوار و محبت بان عمده سلاطین بامدار تحقیق و موکد و از اثر مقتضیات
محبت جانی و اکمل موجبات مودت روحانی تالف صوری تانس ظاهریست چون اسعه انواع عظمی و نوابت
کبری حجر از مشاهده جسمانی در پرده توقف میماند امری که خلف آن بشرف تواند شد ارسال رسل و رسایل
که ارباب فطنت و ذکا آنرا قائم مقام مکالمه و مناب مناجات میدانند امید که علی التواتر و التوالی ابواب رسل
رسایل از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال و لطایف مال از طرفین مبین و مشروح گردد و بر ضمیر منیر وهم
خواهد بود که باتفاق جمیع ارباب ملل و نحل و اصحاب دین و دول نشاتین دینی و دنیوی عالم صوری
و معنوی مشخص و معین و مدلل و مبرهن است که نشاء صوری دنیوی در برابر نشاء معنوی اخروی چه قدر تفاوت
دارد و عقلای روزگار و کبرای دهر را باید در تکمیل این حالت ثانیه ظاهر چه قدر مساعی جمیله و دواعی جزیله
باقدام میرسانند و خلاصه اعمار و زبده اوقات را در استحصال مقاصد صوریه بچه طریق صرف مینمایند

و دوستی لذات سریع الزوال و تمتعات قریب الانتقال چگونه متحمل و مستهلک اند الله تعالی آن ارجمند عنایات الهی بر آمد
لمن یلی خود را با چندین مشاغل و عوائق دنیوی و روابط و علائق ظاهری از طلب خود کرامت فرموده باشد
با آنکه ممالک چندین سلاطین عالی مقدار را در حوزهٔ تصرف ما در آورده و بمقتضای عقل در انتظام انتظام العام این
ممالک سعی که جمیع رعایا و کافه برایا مرفه الحال و منشرح البال باشند سعی بلیغ نموده و توجه برین باید داشت
اما الحمد لله که استرضای خدا و شوق با لحق محرک همه مطالب فاتحه همه ما ربست و چون اکثر ابنای روزگار
اسیر بقید تقلیدند هر که طریقهٔ آبا و اجداد و اقارب و معارف مشاهده می نماید بی آنکه تامل در دلائل و براهین
نماید آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار میکند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد عقل است محروم میماند
بنا بر آن در اوقات طیبه با دانایان جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیسه و مقاصد عالیه هر کدام
مستفید و مستفیض میشویم چون تباین السنه و تغایر لغات در میان است لائق آنکه بارسال این طور کسی
این مطالب عالیه با حسن عبارت خاطرنشان کند مسرور سازند و بسمع همایون رسید که کتب سماوی مثل
توریت و انجیل و زبور بزبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام و
فائده آن تام باشد و در آن ولایت بوده باشد فرستند در علو المحبت تاکید مراسم وداد و تشیید
مبانی اتحاد سیادت مآب فضائل اکتساب صادق العقیدت و الاخلاص سید مظفر را که بمزید التفات و
عنایت سرفراز و مخصوص بوده فرستادیم سخنی چند بالمشافه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات
و مراسلات را مفتوح دارند و السلام و علی من اتبع الهدی در شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و

نگاشته شد **نشان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت و الا نژاد شاه**
مراد در وقت مراجعت از کشمیر فرزند ارجمند برخوردار سعادتمند قرهٔ باصرهٔ دولت و
اقبال غرهٔ ناصیهٔ عظمت و اجلال درة التاج فرخی و فیروزمندی واسطة العقد سعادتمندی و حق
پسندی صاحب السداد و الرشاد شاهزاده مراد بعواطف روز افزون شاهنشاهی و مراحم
از حد بیرون ظل الهی اختصاص یافته بداند شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصهٔ دلکشای
کشمیر بخاطرخواه بانجام رسید و مخالفان دولت قاهره بجزای خود رسیدند و آن گلستان
همیشه بهار از خس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شد که از آغاز آوازه رنگ آرای گشته عنوان
تخت نشینی و معدلت پژوهی ما هوشمندان آگاه دل اند که

۲۷

زهی بخت بیداری تواند بود که حضرت دادار جان‌بخش خردآفرین چگونه مهمهای بزرگ لطفهای
شگرف که در هر صد روزگار در نیاید با عنایت فرموده است و مجدداً از جلائل عنایات الهی و جزائل
عطایای نامتناهی که در این عهد سعادت پیوند در درگاه الهی بظهور آمد شکر آن بکدام زبان گفته آید که شرح شمه‌ای از آن در
وسعت آباد دل نگنجد هر گاه چنین باشد اندکی از بسیاران دفترها گنجایش [illegible] نسخه مجلد و رو
پسندیده بزرگان خدا اندکی از عطایای الهی بمخلصان درگاه و هواخواهان دولتخواه میگویند تا او را
بقدر وجود با شکر [illegible] نماید و تا چراغی در راه تاریک سرگردانان بادیه ضلالت افروخته بشاهراه
عقیده و خلاص رهبری نماید و از آنجمله آنکه در دوازدهم ماه امرداد الهی سنه [illegible] هفت که [illegible] در ساعات
طغیان و بارانی در بعضی که حسب سالان ولایت پنجاب کمتر از این قسم باران این چند و نشان میدادند
بعضی القابی با الهام ایزدی عزیمت کشمیر سیر بهار جهان‌گشا افتاده نهضت فرمودیم با وجود آنکه
جمیع اولیای دولت [illegible] که بمزید عنایت و التفات مخصوص [illegible] سخن کردن یارا
[illegible] داشتند بروشی که سخن آرایان هر جدا بعرض رسانند [illegible] و افزونی باران بعرض
رسانیدند چون بیمنای این کار شگرف ایزد جهان آرا بود و مسامع قبول نهاد و بتاریخ مذکور توجه فرمودیم
و از بدایع عجیبه آنکه در همان روز که دولت و رایات اقبال از لاهور نهضت فرموده بهمان تاریخ کل بخت برگشته
[illegible] کار نابکار قرابت میرزا یوسف خان بعضی از اوباش کشمیر اتفاق نموده [illegible] فتنه و فساد
شد و از غرائب عظیمه آنکه در همان روز که با کشتی نشسته از دریای لاهور [illegible] بر زبان گوهربار ما
داد که از باریافته‌های مجلس معلی ناگهان رسیده شد که این بیت [illegible] گفته شده

بیت کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد حاشا و کلا [illegible] اقبال [illegible] بود که خبر
طغیان آن کل سرگشته رسید دانسته شد که مشیت ایزدی [illegible] آوازه
شکر خدا بجا آورده شود و در این [illegible] مخلصان [illegible] اخلاص [illegible]
و از امور عجیبه آنکه درین هنگام که خبر شورش کشمیر [illegible] آن بدبختان [illegible] العاقبت رسید ایزد
بیچون بزبان ما آورده است که او را از همان لشکر او جمعی وقت قابو یافته بجهنم آباد خواهند فرستاد
و غریب آنکه فرمودیم که ظهور این توفیق شایسته در بر آمدن [illegible] نورانی سهیل یمانی خواهد بود و این
بر زبان مقدس آمد **بیت** ولد الزنا است حاسد منم آنکه طالعم سهیل ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی

۲۸

مکرر فرموده بودیم که سهیل یمانی طلوع نماید آن کم اصل ابتر ایشان داده خواهد شد بادر او چون از لولیان است
در اصل خطائی رفته است که چنین نابایستگیها سر میزند نزدیک آمدن آن ستاره اقبال بعضی بر کمانان
حقیقت کیش که هم از آن گروه بودند دوش آن مخذول را از بار گران سر کل بمغز او نجات دادند و از عطیات
الهی که چنان زبان داده بودیم که از آغاز فساد تا بلکوبی عدم قدمش کمتر از دو ماه زیاده از چهل روز نخواهد کشید چون
اهل محاسبه حساب کردند پنجاه و یک روز مدت فتنه او کشید چه در دوازدهم مرداد الهی سنه سی و هفت روز آغاز بی دولتی
او بود و در سنه و یکم شهریور زمان فرو رفتن اوج بیادبی ست و چون شیمه مستقر رایات دولت گشت آغاز
اشتداد زمستان بود و قریب یکماه برای آسودگی رعایای آن دیار این توقف واقع شد درین اثنا بر زبان الهام
ترجمان میگذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت بجانب هندوستان چون عساکر گردون مآثر از
پنگلی بگذرد در آن وقت برف بارد تا هندوستانیان که داخل عسکر اقبال اند و باریدن برف ندیده اند محظوظ و
مستبشر گردند و هم آسیبی از کثرت برودت بآن گرم سیران نرسد چه گذشت پنگلی جائیست که هم روی کشمیر دارد و هم جانبی
هندوستان بنازم لطف پروردگار خود را که چگونه عنایتها میکند بهمان باب که ما بدولت که بعد از یکماه ازین سخن
از پنگلی گذشته بودیم که در اثنا راه برف باریدن گرفت و در آن روز دو سه دفعه برف بارید و سبب بینائی اهل عبرت
شد هر اسم سپاس خدا را چگونه توانم ادا کرد و بعد از موهو چندین الطاف الهی بدرقه اقبال ایزدی غره دهم ماه الهی
بلاهور نزول اجلال اتفاق شد چون مهمات این حدود بعنایت الهی انجام یافته بخاطر اقدس چنان میرسد که چون کافه
خلائق هندوستان که خو کرده دیدار نوربخش ما بوده اند مدتی ست که محروم اند برای خرسندی آنها بیشتر از نوروز
عالم افروز که دو ماه و چیزی زیاده بود بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر الهام پرور چنان میرسد
که بعد از جشن فرخ نوروزی اندیشه ممالک گشا از مکمن تعلیق بمنصه ظهور آید که شکرانه این مواهب عظمی بجا آورده
مسترای خاطر گردد

منشور حضرت شاهنشاهی بخانخانان سپه سالار فرزند محمد بیرم خان در واقعه راجه بیربر

اعتضاد خلافت فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی فیض خاتم شجاعت
و بختیاری آب گوهر حقیقت و جانسپاری سیف مسلول بازوی شاهنشاهی سرخ مصقول معرکه شمشیر کار
طراز آستین هیبت و اجلال گوهر سر دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفه خداوندی مجمع اطوار خدادانی
و هواخواهی مقدمة الجیش معارک جهان ستانی تقدمة العیش محافل کام بخشی و کامرانی
مونس حجرات سرای حضور محرم خاص الخاص سراسر و رفیق طریق دار الملک دانائی

حریف حقیقی بیت المعمور دلگشای خلعت التصدیق عاطر و اعالی اسقطه العقد مفاخر و معالی مطرح انظار

عنایت مورد عواطف قدسی سرایت قدوه خوانین بلند مکان عمده مریدان سعادت نشان یار وفادار

فرزند برخوردار مبارز الدین خانخانان سپه سالار مشمول شرائف عواطف سلطانی و نوجلال احرام

جهانبانی نخر افتخار و شرافت استظهار باقیه بدانند که درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط که اسباب

خرمی آماده و ابواب بیغمی گشاده از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش میرسید بحسب تقدیر چشم زخمی

بلشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد بجور تعیین شده بود رسید با وجود آنکه تمام ولایت مذکوره در حوزه

تصرف اولیای دولت در آمده بود افاغنه ملاعنه که در خلال جبال مختفی و متواری بودند در پی عسکر

بی ملاحظه حزم و تدبیر تعاقب میکنند و اکثر آن مخذولان بقتل و نهب رسانیده متوجه کوهستان میشوند

چون امری از پرده غیب ظاهر شدنی بود زمام اختیار از دست اتابان لشکر رفته در عقاب صعب بوقت گرانبار

روان میشوند و تورک از انتظام می افتد و از اطراف کتل آن نا عاقبت اندیشان قدری دست درازی

میکنند مردم سراسیمه شده راه راست را از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتند درین اثنا عمده محرمان زبده

مصاحبان دستار صاحب فطرت عالی عنوان مثال همتای نقاوه مقربان درگاه خلاصه و دادیان اخوان

انجمن آرای حریم پادشاهی باریک بین فائق آگاهی همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوت سرای صفا و اخلاص نگه امیر

رشتو عشق و محبت نخل بند حدائق خلوص صدق و عقیدت طالب بیقرار راه حقیقت طلبی حق جوی عاشق

اطوار حق گذاری حق گوی نقشبند طراز معنی آفرینی نکته سنج بساط همزبانی و همنشینی فقیه پایه بر سر سلطانی

رمز شناس عالم مراجدانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل نمای آینه ضمیر آسمان پیوند سر حلقه دائره نکته سازان

سر دفتر انجمن سخن و از جلیس مجلس انیس خلوت قدس مصاحب دانشور راجه بیربر که خود را در محبت ما باخته بود

و پیش از فدا شدن در راه اخلاص ما فدا ساخته با وجود تعلق دنیوی کمال بی تعلقی داشت و با گرفتاری ظاهری

سر رشته آزادگی نمیگذاشت کالبد از این جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت اقامت بربست و قائع مختصر

او در شکست سلوک بر آهی همه ناگزیر است اختیار نمود و تجلیات اختفا و نقاب عدم مختفی و محتجب گردید از این

واقعه جانگزای و سانحه حادثه اندوه افزای عرش محفل سپهر مشاکل متغص و مکدر شد و خاطر دریا مقاط غبار آلود

گردید اگرچه معراج کرم روان شاهراه وفا و وفاق است که در کار قبله گاه خود جان نثاری و جانسپاری نمایند

لیکن چند نشت آن بود که در خدمات بلند و ترددات ارجمند بمعنی بظهور رساند از حدوث این حقیقت مصیبت

۳۰

اتفاقی ملالت تمام روی داد اقسام حزن و اندوه پیرامون خاطر مقدس گشت افسوس هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه درد آلود است
و نبات این شکرستان هلاهل آلود و عالم اسباب تشنه فریب سرابیست فراز و نشیب هستی این بزم را ورای [illegible]
و عاقبت این شهود را در سر بجاری پیش بواسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی و مردم بیگانه باشد نگذاشت که خود متوجه شده
نعش او را بخشم صورت سپردیم و آن عطوفت و مهربانی ها که با ما بود و ظاهر سفیر سوختیم با ارباب ظاهر التجات
عنایت و التفات ظاهر میشد که تا کسی در راه ما با خلاص عقیدت رفته با او آنچه قدر شناسی بکنیم اگرچه پدیده تقصیر
این منظور شده خاطر نشان ارباب معنی شده است ما چون بعوام کار داریم این گریه و درد دل ما نه بیست
کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست * کدام دیده کزین حادثه جگرگون نیست * این توده خاک گذشتنی
و گذاشتنی و این تیره مغاک پر کردنی و انباشتنی چه قدر هم بریدنیست و خونابها هم کشیدنی اگرچه پیشه
خیال این مسافر راه عدم در پیش نظر و الاحاضر است و بدایع شمائل آن مجاور عالم قدم بجلوه اقدس ظاهر
و از شکستن کالبد خاکی و پنهان شدن شبح شیمائی معلوم که در نظر دوربین خرد حقیقت گزین چه تفاوت
خواهد بود اما نظر بعالم بشریت که مقتضای ترکیب عناصر مولد است از جدائی ظاهری آن عدیم المثال انا
تالم و تحسر عظیم در شهرستان باطن راه یافته که عبارت و تعبیر و تفسیر آن حال کوتاه است و اشارت نیز بصد
کوتاهی خود رخ خواه لیکن بدیده سریرت باصره بصیرت ظاهر بوده است که آنچه در کتم عدم بوجود می آید و از ملاء وجود
باز بعدم میرود باراده متکفل نظام کل است خوشیدن بی از خروشیدن نیست و آرمیدن بی از جوشیدن
در شهود بغیر از رضا بقضا الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلک قویم و منهج مستقیم نیست باید که آن رکن
السلطنت نیز راه مصابرت پیش گرفته از اراده خود گذشته با اراده الهی سازد و بقیه انفاس نفیسه
صرف مرضیات واجب تعالی نماید و علیحده بی فکر حق شناسی و ذکر حق جوئی نباشد چه و میداند جمعی که از قید تقلید
نجات یافته بمنزل تحقیق پی میبرند در هر زمانی کمیاب و عزیز الوجود اند فرض وقت آنکه یاد ایشان آن
شکر این عطیه عظمی که از مشرب عذب تحقیق بهره وافی دارد اشتغال نموده وجود با جود ما را غنیمت کبری
شمرده خیال کند که در آن زمان که آن پیشرو قافله فناست اقامت ازین سرای عناصر بسته
آن یار وفادار رفته و محرمان راز بوده است و اورا در آن وقت از جلائل غنائم
جدا است الحال خود ملاحظه نماید که غنیمت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه و تعالی
او را در سایه دولت ابد پیوند با برخوردار گردانا دو ما را برتارک سعادت او کامگاره باالجمله بعد از سنوح این نا

[illegible]

عزیمت جهت تدارک تلافی عمدة الملک را چه تودر مال با جنود ملایک فوج تعیین فرمودیم که مشار الیه از روی
کمال تدبیر و تهور در اندک فرصتی تنبیه را اصل نموده آن مالک را در حوزهٔ تسخیر در آورد و المنة لله که خاطر از
مهمات این حدود بالکل فارغ شد انشاء الله تعالی درین نزدیکی دار الخلافة العالیه مخیم سرادقات اقبال خواهد شد
درینولا که خاطر اشرف متوجه شد عضد شست آن رکن السلطنت رسید چون از مطاوی آن شمایم ارادت و
صفا فایح و از فحاوی آن نسایم عبودیت و وفا لایح بود فی الجمله باعث الطاف بی نهایت ضمیر انور شد آنچه در باب تسخیر دکن
بخاطر آورده بتفصیل نوشته بود بوضوح پیوست همه بشیر تحسین و تمجید استحسان رسید از وفور دانش و کمال شجاعت
او عجب نیست که خاطر از صوبه گجرات بطوری که نوشته بود جمع نموده تسخیر دکن با حسن وجه نماید و باسرع اوقات
تمام فیلان و نفائس آن ملک را بنظر اشرف اقدس گذراند و آرزوی هر گونه خاطر او بر آید و آنکه در باب استعفای
جرائم گنهگاران [illegible] استدعای فرمان عنایت نشان بنام [illegible] و شاهم خان [illegible] بنظر مسئولی نوشته بود
بدرجهٔ تلقی [illegible] عالیه مطابق مستدعا اصدار یافت یقین که بحال ایشان که گنهکار [illegible]
خواهد شد و امور رضا مستکاری بصلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب زندان امین خان و حاجم بیگ گنهکار
خیال نموده است اگر خود را همی آید بنداولی و انسب و بهر حال آنچه مقتضای حال باشد بعمل آرد و آنکه در باب
فرستادن فیلان آن اعتمادی التماس نموده بود بمسامع قبول رسید و آنکه در روادی فرستادن شیخ ابراهیم
بصوبه گجرات استدعا نموده بود معلوم آن عضد الملک است که در وقتی که باید دولت اقبال بدار الخلافة
العالیه نزول اجلال داریم جهت مهمات سیداران آن نواحی درجوع میشود و از فضل او بآن حدود آن قدر
فائده که این خدمات معطل تواند ماند نیست آنکه از فرزندان خود نوشته بود که هر گاه آن اعتماد الخلافة
متوجه تسخیر دکن شود ایشان را کجا نگاه دارد یا بملازمت فرستد نسبت او و فرزندان او بلند اند درین دو [illegible]
همچنان نیست که اگر بخدمات حضور مشرف باشند یک لمحه از پیش نظر دور مانند بی تکلف خاطر اشرف آن میخواهد
او و فرزندان او همیشه در پیش نظر ما باشند گوش بر اخبار نهضت رایات نصرت آیات داشته باشد اگر درین زودی
سعادت [illegible] مستقر سریر خلافت واقع شود احسن شقوق آنست که فرزندان او بخدمت فرستد و اگر معلوم شود که چند گاه
بسیر کار پنجاب مشغولیم چون بعد مسافت در میان است در گجرات هر جا که خاطر جمع تواند داشت در اینجا
نگاه داشته متوجه خدمات شود

منشور حضرت شاهنشاهی خانخانان سپه سالار اعتضاد الملک
العظمی اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهره عضد الدولة الباهره ذی الخصال الرضیه والشمائل المرضیه

[illegible]

۳۴

قدوهٔ خواقین رفیع مقدار مبارز الدین جان خانان سپه سالار مشمول عواطف شاهنشاهی و فور اختر ظل الهی مبتهج و ممتاز
بوده بداند که درین هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام که اواخر حوت و اوایل بهارست و زمان اعتدال لیل و نهار خاطر
فیض مآثر را مورد صنوف مسرت تازه و مصدر انواع لطافت بی اندازه میباید طراوت و نزهت آب و هوا
با عتدال رسیده و هنگام ابتهاج و اهتزاز بهارستان نشو و نما بکمال پیوسته کوس نوروزی طنطنهٔ عالم آرائی و جهان
افروزی در گنبد دوار انداخته آفتاب عالمتاب فیض رسان اعناصر و مولید گشته جنبش صبا جانهای آرمیده را
سلسله جنبان شوق آمده طراوت هوا تازگی بخش دلهای زار و ذوق شده باد بهاری روح نباتی در قالب
حیات و بهای عالم آب و گل دمیده و ابر آذری پای نو رسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شسته و شو داده صدای آب
سعی آبدار بگوش نو خیزان آشنا یادی یاد رسانیده آسمان باز مینای انظار رحمت و آثار تربیت تجدید آبای علوی با امهات سفلی انتساق و انتظام تازه گرفته اجسام ارضی با اجرام سماوی ارتباط و التیام جدید پذیرفته
بیت هزار نقش فریبنده میکند ابداع + قوای نامیه در کارخانهٔ تکوین + زبان سبزهٔ نورس بصومعه داران
حلقهٔ زرق و ریا بزبان حال خطاب میکند **قطعه** زاهد شگفت گل تو پژمرده هنوز + شد باد وزان تو پای افشرده
هنوز + از تابش آفتاب در سینه کوه + صد چشمه بجوشید و تو افسرده هنوز + لب برگ درختان دلکش بلغلغه گذران
زاویه تعب و عنا بلسان وقت این ترانهٔ موزون بیرون داده **قطعه** خورشید که فیضش گل مقصود دهد + از
شاخ طرب میوهٔ بهبود دهد + در میوه نگاه کن که چون با عصائش + حلوای تر از آتش بید و دود دهد + مشهود
و محسوس ارباب دانش و بینش ست که درینوقت که هنگام رسیدن نیر اعظم است بنقطهٔ اعتدال ربیعی سعادتمندان عالم بالا را با غبار آلودگان خطهٔ خاک چه قدر نظر رافت و رحمت زیاده میگردد
و مستفیضان درگاه صمدیت را کدام سجدهٔ نیاز که در ادای شکر این مواهب گوناگون قبول افتد
و کدام سجدهٔ خضوع که در موافقت کبریا بشرف اصغا رسد **بیت** نه تنها سجدهٔ سر دمبدم با
که هر موبر تنم در سجده خم باد + درچنین فصل خوش و روزگار آسوده و دلکش که دماغ عالمیان
از روائح معدلت بادشاهانه معطر و مشام جهانیان از فوائح عدالت خسروانه معنبرست و اسباب
خرمی آماده و ابواب بیغمی بر روی دولت ما گشاده زمانه بیردم مژدهٔ فتح بگوش بشارت
نیوش میرساند و سپهر از روی مهر هر ساعت نوید نصرت بمسامع مجامع جهانیان می افکند ایلچی
سلطنت پناه عبدالله خان بدرگاه آسمان جاه رسید و اقسام نفائس و هدایا و اصناف

تحف بنظر اشرف گذرانید و ارسال انواع کبوتران دیوان بیگی و نسل و نژاد کبوتران سلطان حسین میرزای ضمیمه

یگانگی و یکجهتی ساخت ایجی که مشاهده کبوتران بریج و از و آمدن جوانان عشقباز باعث مسرت خاطر اشرف شد

و خصوصا جنیب که سر خیل عشقبازان ماوراء النهر بلکه سر دفتر پردازان فهرست عشقبازیست که پیش از آنکه

زرده بضیه با سفیده بپوندد دریابد که این کبوتر چندین چرخ خواهد زد و قبل از آنکه مربی طبیعت روح

حیوانی در بضیه بی ید و کاری روزن در قالب کبوتر در آرد میداند که پروازش تا کجاست جالینوس

در تشریح کبوتر و افلاطون در تقویت پرواز ک هنرسنجهای تا در شناخ کبوتران بیشتر از آن میدانند

که نقیب جان انساب طوایف نامدار را و نقل علی چه نسبت توان کرد که در فن خود بوعلی ست عهد بعد چنا

از اندجان و آن حدود طلب نموده با کل کبوتران دیوان بیگی غیره مصحوب میر قریش فرستاده معلوم

که در ماوراء النهر دیگر کبوتران مانده باشند و همه بسلامت رسیدند تعریف توصیف آنها از آن ترست

که تمامه خامه در هوای آن بال و پر گشاید و طاوس نگارین بال فضای آن بجلوه در آید مثنوی پریدن بسکه

بجلوه نازرست + چون مرغ شوق در پرواز + گرم خو همچو مغز بر بایان + دوربین همچو عقل دانایان +

ره نوردان آسمان زمین + دانه چینان خوشه پروین + همه گرم بلند پروازی + از فلک گوی برده در بازی

تا مرغان ولی ایجی از آشیانه هوش بپرواز آمده مثل این کبوتران از کبوترخانه هیچ عشقبازی بر نیامده و کبوتر

نامی روزگار در هوای ابری این کبوتران چرخ کنان معلق زنان با ال مساوات نمیتوانند کشود اگرچه آن

وفادار بحسب ظاهری از شرف مجالست دولت خدمت محروم است اما همیشه در همه حال تحسین

فرح انبساط منظور نظر خورشید اثر بوده یاد آن گل سلطنت بیمنظر باشیم و در روزیکه کبوتران بنظر

نظر اشرف میگذشت و خاطر ملکوت ناظر از مشاهده آنها منبسط و فرحناک شده بود و آن عضد المالک

و همرازیهای و رادرین کار بسیار یاد میفرمودیم در خلال این حال توجهی در خاطر بی نژادان ییرک نهاد ند که رنگ

زبان بی زبانی التماس گزارش پیغامهای خود میشوند اینها با ملتمسات همرقم زده کلک جواهر سلک میشود که همه

درایان کبوتر خیل بیلامها و پیغامها میرسانند بعینه هر که بطور رشد سلیمانرا + چون نیم اند زبان

مرغانرا + خصوصا آن پیر سال جوان عمل یعنی پرنگار پرکاری بدل سلامی که دلهای ارباب عشق را بچرخ

آرد و آن رسیده خاطر ان آسوده دل را در حرکات و بازی آورد میرساند و ابلاغ مینماید که چون فائده دولت و

اقبال اقتضای خلوص عقیدت و صفای طویت بوسیله دعاهای سحری ترحم بر احوال ما نمود

۳۴

ملازمت حضرت ظل سبحانی بظاهر ضمن لطیفه‌های رنگارنگ هنرهای گوناگون و بازیهای رنگ برنگ عوض عمر گرانمایه که گذشته است تنایم ۱۲

بمساعدت تائیدات آسمانی به درگاه گیتی پناه جهانبانی که خدا اساس و قدرشناس است ساینده علم شوق
جوانی در کاخ دماغ این آرزومند انداخته زندگانی تازه و کامرانی بی اندازه مرحمت فرموده است ملتمس از سوخوانان
درگاه و دلخواهان بارگاه خصوصاً ازان خجسته اندیش خداکیش که از عمده مریدان و زبده معتقدان این بادشاه عالم
پناه است آنست که برفرق ارباب طلب در باب منتسبان خاندان بانک و سنگ تفرقه در جمعیت قبیله جمیله با ناندازد
که ملتمس آرزو و حاجت ما آنست که بتوفیق خدا در ملازمت حضرت ظل ایزدی با ظهار شرائف لطائف ابراز انواع
هنر و صنائع شعبده مدارک و تلافی عمر گذشته خود نمائیم دیگر سلسله خاندان لطافت و نقاوه دودمان دولت دافع
ملال و اندوهی یعنی پسر صورت جوان سیرت سبز کبکی دختر سعید سلطان مشتهر فی الآکناف والاطراف المستغنی عن الاوصاف
شیرسیرت سلاح عشق القیام میرساند و میگوید که بعد از آرزوی بسیار و درازی روزگار بسعادت آستان بوسی
مستسعد شده رنجها و راههای جوانی در سر افتاده است میخواهد که با فرزندان و ابنای عشائر در ملازمت
بوده خدمات پسندیده که موجب انشراح خاطر و ارتیاح باطن و ظاهر گردد بظهور آرد اگرچه کبکی معشوق هم
برآورده بود اما الحمد رسید که آخر با عاشقی آئین معشوقی سرفراز گشت چشمداشت از سایر عاشقان و طالبان
درگاه خصوصاً ازان پیشوای ارباب طلب آنست که سر ارادت در دامن صبوری پیچیده اجابت
هوا و هوس که در مجلس نشاط و انبساط باخلل پذیر باشند همان بهتر که بسوز هجران بسازد و
باختلال احوال و صال نپردازد دیگر خیل ناموری یعنی کلفته پر اگرچه نام ماوراءالنهر بانه دارد اما
خراسانی نژاد است و سرخیل کبوتران بعتبر کم پر است اگرچه بنام کم پر است اما سرفراز بلند پرواز است
زبان حالی او باین بیت مترنم است بیت هر که سبکبار سبک خیزتر + مرغ سبک پر بپرد
تیزتر و سرنامداران شعل کلّان که در بالاروی از شعله علم بلند و بشوق آستان بوسی گرم است
شراکن بسیرت مردم یعنی سیه دم مگرد دود دل عشقبازان است که در پی اوست و آن لعبتی پرنگار
یعنی باده کناره دار که زرّه پایش یاد از خلخال لیلی میدهد و زنجیر جنون در پای عشقبازان آن انداز
و سایر کبوتران نامدار خوش سخن نیک خصال که باصالت نسب و شرافت حسب اتصاف دارند
برخی ازانها پرنگار اتفاق دارند و طائفه با سبزگی متفق اند بالجمله چون ماهیّ بان حال کبوتران
فارغ بال است تمام این کهنه سالان نورسیده بهزار زبان توقع از انصاف آن
اعتضادالممالک چنان دارند که یاد اسکیه ما با بنایر و عشائر و تمام قبائل خود در حیرانه سرآستان ملک...

که بام دولت و کاخ رفعت بایت مشرف شدیم تا هنرهای خوب دیدیم و شوقها را در پرواز بیاریم صحبت یار استغراق نمائی
و پروین یار را سبات نتیجه نکنند و قبائل کبوتران تمام ستدعا مینمایند که اگر کسی نیت حج میرفته باشد دعای مارا
بکبوتران حرم که برگرد کعبه شریفه پرواز دارند نویسید دیگر چون اعتماد الخلافت الٰهی مهمان بود در راه است باید که در آن
باب کمال اهتمام بتقدیم رساند که انشاء الله سبحانه در فصل کبوترهای خوب باو مرحمت خواهد شد و حصه آن
مهمان نوازیهای نو رسیده عنایت خواهم فرمود و اگر در آن باب تاخیری نماید از آنچه آن اعتماد السلطنت در باب
خود خیال کرده باشد از آن کمتر باو مرحمت خواهم فرمود منشور حضرت شاهنشاهی بحکیم همام در وقعه امنه جا
الزمان حکیم ابوالفتح گیلانی برادر او حکمت مآب فطانت ایاب حق شناس حقیقت اساس واقف رموز
معارف معانی سالک مسالک دوربینی و کاردانی پرده کشای غوامض حکمت الٰهی نکته دان رموز سفیدی و سیاهی
انیس مجلس خاص جلیس نهانخانه اخلاص نقاوه افاضل انام سلاله اکابر کرام جالینوس الزمان حکیم همام بحلایل
توجهات ظل الٰهی و شرائف تفقدات شاهنشاهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که درینولا که نهضت رایات سما
سائی جولان مواکب زمین پیمای بسیر شکار و گلگشت ولایت دلپذیر کشمیر که از عطیات مجدده حضرت صمدیت
است باین نیازمند درگاه کبریا شده بود بعزیمت آنکه در آن گلستان همیشه بهار که کارنامه قدرت خدا
نفسی چند بحضور باطن برآورده صبحی چند جبین نیاز بسجود معبود حقیقی در آن سرزمین بگذارد الحمدلله که در
زمان خوبیهای آن ولایت که از گلهای رنگارنگ و میوهای گوناگون مملو و مشحون بود با شاهزادهای
کامگار برخوردار و خلاصه عساکر نصرت شعار از راه شوامخ جبال که طیور با وجود بال و پر
مشکل از آنجا عبور توانند کرد توجه اشرف تصمیم یافت حکم فرمودیم که چند هزار سنگ تراش
و خاراشکافان فرهاد فن بکلید و منزل پیش پیش میرفتند و در تنگنای کوه و کمر راهها پیدا و درست سا
قریب یکهزار فیل کوه تمثیل بفراغ بال و وسعت حال گذشت و دیگر چیزی از حشم و سرادقات و خیم از دار الخلافه
لاهور تا قریب سیلاب جابجا و شهر بشهر گذاشته بودیم چون خاطر اشرف از التذاذ روحانی و جسمانی
و سیر و سلوک عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت عنان بکران عزیمت براه بکلی دستور منعطف شد
که سایه فلک پایه خود بر مفارق ساکنان دیار کابل اندازیم و روزی چند بسیر و شکار آن حدود
پردازیم از آنجا که باده عیش این خمخانه دنیا را نجوانه بغم آمیخته اند و بنای نقای نگارخانه بنیه انسانی را
با آب و گل فنا آمیخته درچنین وقتی بناگاه غریب واقعه جانکاه روی نموده که همه عیش را منغص نمود

و عشرت تاراج گردانیدند خوش آنکه مواکب عالی بحوالی حسن ابدال رسیده بود که بتاریخ روز
مرداد هفتم شهریور ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شهر شوال سنه نهصد و نود و هفت بحسب
ایمه نوشته ازلی حکیم نامی مخلص گرامی قدوه محرمان اسرار زبده همنفسان حقیقت گذار دقیقه شناس حقیقت معانی
حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نکته سنج مجالس انس ساقی بزمگاه قدس طالب درگاه آگاهی محرم رضای پادشاهی بیدار
شبستان اصفا هشیار بزم انجمن اسرار مستشار دولت ابد مقرون مؤتمن سلطنت روزافزون مقرب الحضرة
السلطانیه حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی و تنگنای ظلمانی بعرض اسهال ارتحال نموده خیمه وا از فراق
صورت خود در دل قدسی گذاشت هر چند هیکل عنصری و قالب خاکی او از نظر غائب شده اما شمائل روحانی
و لطائف ذاتی خجسته ترین صورتی همواره پیش دید خاطر حاضر است بارباب بینان عالم قدس دن نشار
فانی را زادن عالم باقی گفته اند والحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند و پیداست که ارواح پاک
از گذاشتن ظلمت خانهٔ خاک چه تفاوت در واقع بغیر از تغیر منزلی و تبدیل مکانی بیش نیست و نظر بعالم
اسباب هم غایت امید حقیقت شناسان و نهایت آرزوی فاکیشان همین است که در قدم قبلهٔ دین و دنیای خود
جان سپار کنند آن بروجه اتم وقوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت نمود و سپارش آن حکمت مآب
کرده و تا نفس واپسین هشیار بود و حیات مستعار را آگاه دلی و خبرداری در قدم ما سپرد باید که آن بهره
سعادت مند از استماع این واقعه جزع و فزع که از عادات عوام الناس و دل بستگان عالم صورت است لباس
نماید و نظر مستقیم را بلند داشته وقوع آن را از تقدیرات خداوندی دانسته رضا بقضا در دهد که همه بهمین
حرف الحقیق هر کاری است بسیگاه خویش و باعجاز آن عفران بنا و راپیش از خورده ایم اکنون سند عای طول
حیات آن حضرت و اسباب العطایا برهمه چیز تقدیم نماید و از اعاظم سانحات شدائد مصائب آنکه پیش ازین
به هفده روز و روز بیست چهارم مرداد ماه الهی مطابق سه شنبه سوم شوال حادثه ناگزیر فضیلت پناه معارف آگاه
پیشگاه علامة الزمانی فهامة الدهرانی که از اعاظم کاشانه و تبحر آنکا برهمه ماسبق مجموعهٔ جامعهٔ شرائف انسانی مهر
سپهر اندر جلائل ملکات نفسانی مورد بدایع و فنون مظهر کمالات افلاطونی کشاف معاقد علوم نقاد جواهر
محسوس و مفهوم عضد الدوله میر فتح الله شیرازی بجانب جنان از تیره ظلمتکده فنا رحلت نموده این بجستجو
تازه نمود که واقعه حکیم مغفور را گوشزد کرد چنانچه آن حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیش دید خاطر
قدسی بساط مشیت ازلی و مظاهر ارادت لم یزلی است در مقام رضا و اصطبار برآمدن حکمت

۳۷

که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقعه هم کمال تبعیت اقدس نموده خاطر اشرف را متوجه انتظام
احوال خود داند که درین نزدیکی عرصه کابل مخیم سرادقات جاه و جلال خواهد شد چون بشرف استلام
عتبه عرش مقام مشرف گردد بانواع تلطفات شاهنشاهی و تفقدات پادشاهی امتیاز خواهد یافت
بیست و هشتم شوال سنه نهصد و نود و هفت بر کنار سند ساکر نزدیک اتک بنارس نگارش یافت

فرمان حضرت شاهنشاهی باعظم خان کوکلتاش خان ولد شمس الدین محمد خان در بنگاله

خاطر اقدس منتظر آن بود که بزودی ترین اوقات و خوشترین ساعات آمده احراز دولت ملازمت که
اکسیر سعادت است نماید و مشمول اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات خاقانی گردد خبر رسید
که او متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا شده است و اهل و عیال و فرزندان خود را در آن
دریای خونخوار همراه برده است باعث تعجب باشد که مثل او بنده با اخلاص و مستحسن الخدمت چندین حقوق را
منظور نداشته بی رخصت باچگونه متوجه این مطلب میشود و مثل او عاقلی برضامندی والده شریفه خویش
که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصا عبادات سیما طاعات چنین را بی استرضای او کاری نکرده اند
و عبادات و عادات را مثمر ثواب ندانسته اند و که طلبگار ثواب شده باچنین بی رضایها چه بخاطر
رسانیده است و درین باب چه اندیشه نموده هر چند بنظر تعمق تامل میرود امری که باعث چنین بی راهه
رفتن و یکبارگی راه بیوفائی که در جمیع انام نکوهیده ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ
یکی از دوربینان بارگاه عزت نمیرسد اگر اراده این مطلب کرد که بالتماس او قبول نفرمودیم فی الواقع
اگر شوق آن مکان مقدس دامنگیر همت شده بود بایستی رخصت طلبیدی تا شفقت او اختیار نمودی
این راه دراز منتج گشتی که مثوبات اخروی آماده شدی چه بخاطر او رسید که در مسلک بی رضائی
والده خود رفته اسباب خسران دنیا و آخرت سرانجام داده و مصیبه ها که مغلوب آنهمه خویش گشته
خیالات باطل بخود راه داده بی مشورت خرد دوربین خود که در زمان تسلط داشته معزول بود
در کنج خمول میباشد مرتکب چنین امری که عقلا و نقلا مستحسن نیست شده است و اگر بارقه جذبه الهی رسیده
بود تا رخصت حاصل کردن موسم و وقت میگذشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل و عیال خود را
و فرزندان همراه نمیبرد و مقصد است میکرد که مرا شوق دامنگیر شده بود و فرصت اندکی است داد از
همت علیای شما نموده متوجه شدم و اهل و عیال و فرزندان خود را در کنف عاطفت کبری شما سپردم

اگر با آمدن پس از سفر معان جاگیر سجال دارند که فرزندان جاهل اند و متوهم اند که در ایام غیبت پس سامان
سرانجام ولایت مملکت نمایند هر آینه از آنجا که او در درگاه ما اعتبار است خاطر او در سرانجام این ملتمس و بعز قبول
رسید و اگر از شناختگی به درج علیای عاطفت شاهنشاهی پای بر زمین انجود قرار نمیداد بایستی که فرزندان
اهل و عیال را به درگاه ما فرستاده معروض داشتی که چون آرزوی طواف آن جا شریف طغیان نموده بود
فرزندان را به منظور است فرستاده در باره هر یکی خود التماس میکرد که به پایه رافت کبری ما میگذاشت که این خانه زادان را
بملازمت فرستادیم بدینچه رای جهان آرای اقتضا فرماید هر کدام را بنوازش خسروانی اعتبار بخشند که هر آینه صورت
مستحسن خواهد داشت بهر بلا پیش آمد چه در دل گذشت که همه طریق خیر را گذاشت و از آنجا که جد ما مستحسن خاندان آنها
علی الخصوص جمیع بخاطر اشرف مرکوز است با وجود چنین اهمال اگر بخاطر آزاری رسد آنهم زمانی بیش نیست
اما بیزاری هیچ وجه نیست و نمیخواهم که او آواره دشت غربت گردد و اگر از هزاران عنایت عاطفت مخصوص
سید است هرگز این اندیشه بخود راه نمیداد و مطعون خاص و عام نمیشد اکنون هم هیچ نرفته است هیچ تقصیر نشده
غربت استلام عتبه عالیه نماید و از آمدن خود پیش بار استعفا رساند و چیزی که از وقت او حالتی دارد که بر کس مباد
مرهمی بخاطر آزرده او نهند و خود را از وبال و نکال صوری و معنوی نجات بخشد و چون همواره بخاطر اقدس بود که ایلچی
کاردان پیش سلطان روم فرستاده مبانی محبت استحکام دهد اکنون مصمم شده است که فرستاده شود و متعاقب
این منشور والای عاطفت مصحوب یکی با همراهی همین شخص که این نخل دولت امید تعیین فرمائیم و همگی همت مصروف
بر آن است که او ادراک ملازمت نماید چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلچی او متوجه آستان بوسی گردد و منظور نظر
حضرت شاهنشاهی بعمالان ممالک محروسه و متصدیان مهمات مرجوعه این منشور الا
خلافت الهی دستور العمل کارآگاهی از منبع عاطفت ظل الهی و معدن رافت شاهنشاهی صدور یافته که
سلطان کار آگاه سلطنت و کار پردازان بارگاه خلافت و فرزندان اقبال مند و نوئینان اخلاص منش و امرای
عالیقدر و سایر منصبداران و عاملان و کوتوالان بتن و شش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و سایر کشورها
فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عبادات و عبادات رضای خدا را جویان باشند و نیاز مندی درگاه
ایزدی بعهده خود را و غیره منظور داشته شروع در آن کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشند که آن طرز درویشان
صحرا گزین است و پیوسته با عام نشستن و در کثرت بودن عادت نکنند که طریق اهل بازارست بالجمله در باید بود
توسط و میانه روی بکار برند و سر رشته اعتدال از دست ندهند یعنی نه کثرت گزینند و نه وحدت احوال

٣٩

و بزرگ کردهای نیز همچنین اعزاز دارد و به بیداری صبح و شام و نیم شب روز عادت کند و در هنگامی که کار
خلق خدا نباشد مطالعه کتب ارباب تصوف و صفا مثل کتب علم اخلاق که طب روحانی است خلاصه جمیع علوم است
چون اخلاق ناصری منجیات مهلکات احیاء علوم و کیمیای سعادت و مثنوی مولوی و هم کلیله و دمنه مشغولی کند تا
از غایت مراتب بیداری آگاه شده در تسویلات ارباب تزویر و خداع از جا نرود که بهترین عبادات الهی
تعلق به سر انجام مهام خلایق است که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی منظور نداشته بگشاده پیشانی
بتقدیم رساند و بفقرا و مسکینان بتخصیص گوشه‌نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته [illegible]
نمیکشایند بقدر طاقت خبر کند و صحبت گوشه‌نشینان خداجوی رسیده التماس همت نماید و تقصیر [illegible]
جرایم مردم را بمیزان عدالت سنجیده پایه هر یکی را جا جمع دارد و باین میزان اساس پاداش هر یکی نماید بدل
دقیقه‌شناسی دریابد که درین گروه کدام تقصیر پوشیدنی و گذاشتنی است و کدام گناه پسندیده زبان
و سزای دادنی است که تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار است و بسا تقصیر بسیار اغماض کردنی است و هم دانا به نصیحت [illegible]
و بدرشتی و نرمی تفاوت مراتب رهنمونی کند و چون کار از نصیحت درگذرد به بستن و زندان کردن و بریدن کشاد
برشبائی بلا ارج عمل نماید و در کشتن دلیری نکند و تامل فراوان بجای آورد مصرعه که نتوان سر کشته پیوند کرد
تا تواند آن قابل کشتن را بدرگاه فرستد و حقیقت آن را معروض دارد و بهر چه حکم مقدس رسد بتقدیم رساند
اگر تا جواب نگاهداشتن آن متمرد یا فرستادن متعذر باشد در آن صورت او را از بیم گذرانند از پوست کندن
و در ته فیل انداختن و مثال آن که سلاطین کبار کنند احتراز نماید و سزای هر یکی از طبقات مردم فراخور حالت او
باشد که عالی فطرت آنگاه تند سر از گشتن بهست و پست همت را آلت مؤسندی و هر کس که بتقصیری خطا
او متهم باشد رخصت دهد که آنچه ناشایسته بزعم خود بیند در خلوت بگوید اگر احیانا گوینده غلط
کرده باشد او را سرزنش ننماید که سرزنش سد راه گفتن است و کسی که اندر چون آن توفیق یافته
که حق بگوید عزیز دارد که مردم در گفتن حق بغایت عاجزاند و جمعی که بد ذات و شریراند میل حق گفتن
ندارند و میخواهند که همان طور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه میشود باشد که مبادا او را
گفتن سخن صاحب شمع برنجد و من به بلیه افتم و نیک اندیشی که زبان خود را برای نفع دیگران گرفته
حکم کبریت احمر دارد و خوشامد دوست نباشد که بسا کار از خوش آید گویان ناساخته میماند و یکبارگی
ایشان بد باشد که ملازم را خوش آید گفتن بهم ضرور است در رسیدن داد خواه نفس خود ببعد روسیع

اهتمام نمایند و به دیوان بنشینند و از فریاد او که شاید از دیوان دور افتاده باشد بخود برسند و فریاد مظلوم را
بیرون سرای از انگبین معلوم کرده و انتظامی در طلبیدن ترتیبی که می‌شنیده‌اند هر شب رسیده باشند تا شب آمده
محنت انتظار نکشند و پیش دستان خدمت را بازای خدمت تقدیم و تاخیر نمایند هر که بدی کسی نقل کند در
سزای آن شتابزدگی ننماید و تفحص کنند که سخن‌سازان مفتری بسیارند و راست گوی نیک اندیش کمیاب
و در هنگام غضب گشته عقل از دست ندهند با آهستگی و بردباری کار کنند و چندی از آشنایان و ملازمان
را که به افزونی خرد و اخلاص ممتاز باشند مختار گردانند که در زمان هجوم خشم و غضب که عقلا در
سخن شنیدن نیارند از کلمة الحق حجت فرو نخورند و بسیار سوگند خور نباشند که هر بار سوگند خوردن
خود را به دروغگویی متهم داشتن است و محافظت [illegible] نسبت دادن و دشنام دادن عادت نکنند
که شیوه اجلاف است و افزونی زراعت و رفاهیت رعایا و [illegible] اهتمام نمایند که سال به سال [illegible]
قریات و قصبات افزون می‌شده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت همه آبادان شود
پس از آن افزایش حسن کامل کوشش کنند و دستور العمل عامل را که جدا جدا انگاشته پیش نهاد خاطر
حق گزین جمع سازند و بالجمله جمیع رعایای ریزه ریزه فرد فرد [illegible] از قرار گاه هیچ امر و رسم برنگردند
وسعی نمایند که سپاهی بغیر آن در خانه مردم به رهنمائی ایشان فرود نیایند و در کارها به عقل خود اعتماد نکنند
و مشورت با داناتری از خود نمایند و اگر بیابند هم مشورت از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی [illegible]
حق یابند چنانچه گفته‌اند قطعه گاه باشد ز پیر دانشمند + بر نیاید درست تدبیری +
گاه باشد که کودکی نادان + به غلط بر هدف زند تیری + و بیشتر با بسیار کس مشورت نمایند که عقل درست [illegible]
[illegible] خداست بخواندن [illegible] روزگار گذراندن [illegible] شود و مباد [illegible] نادان [illegible]
[illegible] آن کار [illegible] شود و از عقل خود درست کاران که بیشتر باشند باز دارند و هر کاری که از ملازمان
[illegible] فرزندان نفرمایند و هر چه از فرزندان شود خود متکفل آن نشود که آنچه از دیگران فوت شود تدارک آن
توانی نمود و آنچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد و عذر نیوشی و اغماض نظر از تقصیرات خوی او باشد
که آدمی بی‌گناه [illegible] تقصیر [illegible] گاه به غیرت آوارگی اختیار نکند آدمی باشد که یک گناه
تنبیه او باید کرد و آدمی باشد که هزار گناه از او باید گذرانید غرض که کار سیاست نازکترین [illegible]
بآهستگی و فهم [illegible] گی به تقدیم رسانند و راه بهار ایام [illegible] خدا ترس و لا ور [illegible] و نیک بد آن را

[illegible]

از آنها پرسد و همواره خبرگیر آن شود که پادشاهی و سروری عبارت از پاسبانیست و کم‌بیش [illegible] بر خلق خدا
متعرض نشود که خردمند در کار دنیا که فنا پذیر است با این خود نگذرند در معامله دین که پاینده است چگونه دا
زبان مندی [illegible] خواهد کرد اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرض داری و اگر حق با تست واد
نادانسته خلاف آن گزیده است خود بیچاره بیمار نادانیست محل رحم و اعانت است نه جای تعرض
[illegible] نیکوکاران و خیراندیشان هر گروه را دوست داشته باشد و خواهش خویش را اندازه نگه دارد و از
مقدار ضرورت تجاوز نکند تا از پایه حیوانات فراتر گذشته در پایه انسانیت [illegible]
بشب بیندازد و با مردم شدید العداوت نباید بود و سینه را از کینه [illegible] دیگر از [illegible]
بهم رسد و دیر طرف سازد که در نفس الامر فاعل حقیقی ایزد بیچون است این خشخاشها را برای نظام عالم
تجویز نموده اند [illegible] از نهاد ان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست و [illegible]
و [illegible] لشکر کند و پیوسته از جاسوسان خبردار باشد و سخن یک جاسوس اعتماد نکند که [illegible]
بلکه بهر امری چند جاسوس خبردار تعیین کند که از یکدیگر خبردار نباشند و تقریرات هر یک را علیحده [illegible]
و از آن الی المقصود برد و جاسوسان شهرت گزین [illegible] ساخته از نظر اندازد [illegible]
همراه [illegible] اگرچه این جماعت برای بدکاران [illegible] سررشته حساب از دست نهند و آن گروه
در دل خود [illegible] دارد که مبادا در لباس دوستی قصد [illegible] کنند و از نزدیکان و خدمتگاران خبردار باشد
که بوسیله نزدیکی بر مردم ستم نکنند و از خبث باطن [illegible] است که در لباس دوستی کار دشمنی [illegible] خبردار باشد که
فسادها از این گروه پدید می‌آید بزرگان را بواسطه فزونی اشتغال فرصت کم و این گروه بدکار [illegible]
از اطراف و جوانب خبرگیر باشد و از نفس [illegible] کوتاه ساخته لایق عرض [illegible] دارد و در [illegible]
و [illegible] آن اهتمام نماید که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضایع نشوند و در تربیت خاندانهای قدیم همت [illegible]
و از سامان سپاهی [illegible] غافل نباشد و خرج را کمتر از دخل کند که سرانجام معامله در گرو آن است [illegible] گفته اند
هر که خرج او زیاده از دخل باشد او احمق است و هر که خرج او کمتر از دخل او باشد او عاقل است هر که خرج او با دخل
برابر سازد چنانچه عاقل نیست احمق نیست [illegible] و همواره مستعد ملازمت [illegible] باشد و در
تخلف نورزد و در [illegible] مشغول باشد خصوصا [illegible] ان اشتغال سلطنت [illegible]
[illegible] سپاهیان را ورزش فرماید و بشکار مشغوف نباشد و بجهت ورزش سپاهیگری [illegible] خاطر که [illegible]

۴۲

[illegible]

گاه گاهی انبار بپردازد و یکباره غله را احتکار ننماید رعایا گرفته به تنگ گرانی بسیار نرسانند و نقاره را وقت طلوع نیر

نور بخش عالم و نیم شب که در حقیقت آغاز طلوع از آنجاست بنواخته باشند و در وقت تحویل نیر اعظم از برجی به برجی هندوقچیان

و توپچیان آواز آن را به مردم رسانند تا جمهور انام آگاهی یافته شکرانه به جا آرند و یک پهر شب رگاه گذارد که عوام الناس را انتظار اشرف

بی پرده باشند و اگر کوتوال نباشد فصول قانون او را نیک نگاه داشته در ترویج آن کوشد و روستاها این اندیشه

به خود راه ندهد که کار کوتوال را چون خود دانم بلکه عبادت عظمی شمرده اهتمام نماید بدین تفصیل تعیین باید که کوتوال

شهر و قصبه به اتفاق اهل قلم خانها و عمارات آن را نویسد و ساکنان محله را خانه به خانه در قید کتابت آورد

و قسمی شناسند که خانه به خانه ضامن گرفته با یکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک

و بد آن محله بدو تعلق گیرد و جاسوس هر محله قرار دهد که وقایع شبانه روزی آمد و رفت محله را نویسانیده باشد و مقرر نماید

که هرگاه دزدی آید یا آتشی افتد یا دیگر امر ناخوش سر زند همسایه آن در ساعت مدد و معاونت نماید همچنین میر

محله و خبرداران اعانت نمایند و اگر بی ضرورت حاضر نشوند گناهکار باشند و بی خبر همسایه و میر محله و خبردار هیچکس سفر نکند

و کسی را در محله نگذارد که فرود آید و هر که مهمان شود از خویش و بیگانه آمدن او را صاحبخانه به میر محله بگوید و خبررسان

دفتر نویسانند و هرگاه شخصی چیزی در آن محله آید در ساعت خبر کنند جمعی که ضامن شده باشند آن را در سر به خدا

سازد و میر محله و خبرداران را بر آن تعیین نماید و پیوسته احوال دخل و خرج هر کدام از دور و نزدیک دریافته ملاحظه نماید

هر کس دخل او کمتر است و خرج او بسیار یقین که در ... پیروی نماید و یکدانگی و خیراندیشی از دست ندهد

و این کار و کنش را پیرایه انتظام داند سرمایه خدا حق شناسد و باید که دلالان هر قسم را

نمایان گذشته در بازارها تعیین کند که هر چه خرید و فروخت شود اعلام نموده باشند و

... که بی اعلام خرید و فروخت نماید جریمانه دهد و نام مشتری و بائع در روزنامچه

نوشته باشند و هر چیز که در بازار خرید و فروخت شود به اتفاق میر محله و خبردار محله واقع شود دیگر آنکه

در محله و کوچه به کوچه و نواحی شهر جهت محافظت چوکی شب تعیین نماید و سعی کند که در محله و بازار و

کوچه بیگانه نباشد و تحقیق و پیروی دزدان از گره بر و اوچکه و غیر آن به واقعی نماید و اثری از آنها

نگذارد و هر چه از اسباب گم شود یا به تاراج رود آن را با دزد از پیش پیدا سازد و الا از عهده آن

برآید و اموال غائب و متوفی تحقیق نماید اگر وارث باشد به آنها گذارد و اگر نه به امین سپارد و شرح

آن به درگاه معلی نویسانند تا هرگاه که صاحب حق پیدا شود به او وصول یابد و درین معامله نیز

خیراندیشی و نیکذاتی بکار برد که مبادا که چنانکه در بوم روم شایع ست بظهور آید و نهایت پیروی نماید که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده و کشنده آن را باتفاق حاکم آنجهان تنبیه نماید که مردم عبرت گیرند و اگر کسی برای حکمت و هوش افزائی چون دوا بکار برد تعرض احوال او نباید کرد و در ارزانی نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خریده ذخیره نمایند و در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نماید عید بزرگ نوروز ست که در ابتدای آن وقت تحویل نیر نور بخش عالم در برج حمل ست آغاز ماه فروردین ست دیگر عید نوزدهم ماه مذکور که روز شرف آفتاب ست و عید دیگر سوم ماه اردی بهشت ست و عید دیگر ششم ماه خورداد و عید دیگر سیزدهم ماه تیر ست عید دیگر هفتم ماه امرداد ست عید دیگر چهارم ماه شهریور ست عید دیگر شانزدهم ماه مهر ست عید دیگر دهم ماه ابان ست عید دیگر نهم ماه آذر ست و در دی ماه سه عید است هشتم و پانزدهم و بیست و سوم عید دیگر دوم ماه بهمن ست عید دیگر پنجم ماه اسفندار ست عیدهای متعارف را که مستور میکرده باشد شب نوروز و شب شرف بطریق شب برات چراغان روشن کنند و در اول شبی که صباح آن عید باشد نقاره نوازند و زن بی ضرورت بر اسپ سوار نشود و گذرهای آب رها برای غسل مردان آب بر دار جدا سازد و برای زنان گذرهای دیگر مقرر گرداند فرمان حضرت شاهنشاهی شهباز خان کنبوه چون پیش نهاد همت اعتدال گزین نیت معدلت آئین این نیازمند درگاه بی نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ شاهنشاهی استظلال بجز والای ظلال الهی آنست که جمیع سکنه رعایا و سائر خلائق و برایا که بدایع و دایع ازلی شرائف امانات ایزدی اند جل جناب کبریائه در ظلال عدل و افضال آسوده خاطر و آسوده حال بوده در وظائف شکرگذاری خدا که موجب ازدیاد نعمت و مستمد استعداد است رطب اللسان و عذب البیان باشد المنة لله که روز بروز صفوت این معنی از مکامن قوت بعرصه فعل بر حسب دلخواه ظهور نموده و همواره امری اخلاص منشی و حکام عدالت نژاد که نقد معاملات ایشان به محک قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه اعتدال سلوک نموده و از سر منشا نیکوکاری و صیانت خدمات پسندیده منظور نظرات تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیه مراتب سامیه ارتقا و اعتلا یافته و چون شفقت عطوفت خدمتگاری نسبت و نیکخواهی جان سپاری عمدة الملک رکن السلطنة العلیه مؤتمن الدوله مستشار المملکة الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه وافر الاعتماد کامل الاعتقاد مورد العنایه والاحسان نظام الدین

شهباز خان که از اجداد ان بساط اقدس پرورده نظرهای خاص انجا نست و از مبادی ملازمت تا غایت به خدمتی که مامور
تفویض فرموده بنوعی که مرضی خاطر ارفع اشرف بوده بتقدیم رسانیده از حسن راستی و درستی بسعادت تمامی سر ورز امتیاز
دربنولا موجب طاعت کمال التفات حکم فرمودیم که حکومت و حراست و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط و تمامی
کارو بار ملکی و مالی صوبه مالوه که خلاصه ممالک دکن است از مهام جاگیرات و مهمات جاگیرداران و زمینداران تا هم و کمال اقتدار و
استقلال بعمدة الملک مشار الیه مقرر و مفوض باشد که در معموری آن بلاد و امصار تکثیر زراعت و محصول و تعمیر مواضع
و در ضبط و محافظت سپاهیان درست شکسته و رعایت خواطر رعایا و قمع و قلع مفسدان و استیصال متمردان و تقویت ضعیفان
و تنبیه ظالمان تا تأیید مظلومان و جبر شکسته ان مساعی جمیله بر وجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفه سپاهیان او تابینان
ارباب مناصب عساکر نام بنام بدرگاه والا قرار یافته موافق محال حاصل بلا قصور واصل شده باشد باید که امرای عظام
سایر جاگیرداران و کروریان و زمینداران آن صوبه عمدة الملک مشار الیه را صاحب صوبه با استقلال دانسته از صلاح و
او که هر آینه موافق حساب و مطابق قانون است بقدر سر موی بیرون نروند و هر گاه طلب نماید حاضر و بکاری شایسته تا
و اهمال حاضر شوند و نیز حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که هر کس بصلاح و استصواب آن عمدة الملک عمل نکند
محال جاگیر او را تغیر داده بدرگاه معلی عرضداشت نماید تا دیگری از مخلصان عتبه علیه بجای او نصب فرماییم
که نظام سلسله جهانبانی و احکام رابطه عالم آرایی بآن امور منسلک و منتظم است و همچنین در جمیع ضوابط و قوانین
بادشاه و اوامر و احکام جهانداری که هر یکی اساس بنیان سلطنت و رکن قصر خلافت ثابت قدم بوده در رعایت
و اعلای آن آداب الهی کمال اهتمام لازم داند و خاطر الهام موارد را متوجه احوال سعادت قرین خود
دانسته بعنایت امیدوار الطاف گوناگون و عنایات روزافزون شد چون مواکب انجم ثواقب شاهنشاهی
بتسخیر دکن متوجه است چه والیان آنجا مسالک غفلت پوده دست تعدی ارباب ستم گشاده اند
و نیز قدر عنایات ما و شاهنشاهی ندانسته در لوازم اطاعت اهتمام ندارند باید که آن رکن السلطنت نزد دیگر آن صوبه
بسرانجام آن لشکر بنوعی نماید که موجب تحسین و آفرین گردد و چون رایات اقبال لشکر گوالیار نهضت فرماید آن
رکن السلطنت را با جمیع جاگیرداران صوبه مالوه حکم قضا امضا خواهد شد که بیشتر در ملک دکن رفته
غمخواری آن ملک نماید و در آسودگی و رفاهیت جمهور سکنه دیار دکن از سپاهی و رعیت مساعی
جمیله بظهور آرد و هر کس از روی عقیدت پیش از اضطرار از روی نیاز بدرگاه آورد
او را بعواطف ظل الهی امیدوار سازد که ذات مقدس ما مظهر لطف است

فرمان حضرت شاهنشاهی در منع زکوة سنه نهصد و نود متصدیان حال و استقبال و

کار فرمایان کل و جزو ممالک محروسه بدانند که درین هنگام سعادت انتظام که از ابتدای جلوس ما و زمانه جهانبانی که
سنه سابع است از قرن ثانی آغاز ابتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح جلال و جمال است فرمان
عدالت عنوان منشور افاضت بنیان بار رقم بروز و شعشعه ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون اعظم
سلطنت ابدپیوند الهی جل جلاله قدسیه بمقتضای حکمت بالغه ازلی که سلسله جنبان دار و گیر عالم ایجاد و
تعبیه پرداز کن فیکون دایره کون و فساد است چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مدن که انتظار
ارتباط احوال مقیم و مهاجر انتساق مصالح کاسب و تاجر بدستیاری پادشاهان عادل و دیده بانی شهریاران
دریا دل جلوه نما و صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت و جنود اقبال که
حارسان اعمار و اموال و حافظان عقاید و احوال خلایق اند باج ایاست که در بازار بیع و شرای
در دیار سوچون جمع آورده اگر نسنجیده میزان اعتدال ارباب صیانت و دیانت که نقادان نقود و اجناس
کونی و الهی و مقومان اعراض و جواهر انفسی و آفاقی اند گردد هر آینه جمیع مصالح مقاصد بجا مد و تمامی محامد نام
گستر الحمد لله که از مبادی احوال الصفت ما اشتمال سنگی توجه خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن حلاوت مواطن با همت
عموم ربیت مرحمت تربیت خصوص عنایت که فی الحقیقت فرزندان معنوی و ذرایع خداوندی اند مصروف بوده المنة لله
که بضیا رت لوامع عدالت سواد اعظم هندوستان و دیگر ممالک محروسه منهل اصناف ناز و نعیم و مامن مسافران اقلیم
است نیز لا موجب توسعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم فطری حکم نافذ و امر جازم شرف اصدار و عز ایراد یافت که
اجناس حبوبات و غلات و نباتات از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات انواع کرباس و پنبه و اسباب
پشمینه ادوات چرمینه و آلات مسینه و ظروف چوب و هیمه و نی و کاه و دیگر اشیا و اسباب متعدد و اجناس
معاش جمهور انام و ملاک معیشت خواص و عوام است سوای اسپ و فیل و شتر و گاو و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک
محروسه معاف باج و زکوة و صدقات و آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این بار که
متصدیان کارخانه سلطنت امثال این امور معمول میداشته اند بملاحظه خبرداری بوده که دست تطاول اقویا
بر ضعفا دراز نگردد و پای تعدی زبردستان کوته اندیش بسر کوب زیردستان خاکنشین نگردد اکنون که بهیبت
شوکت ابهت پادشاهی قلوب افراد عالم شکسته و انوار عدالت و رافت در اقطار و اکناف ممالک منتشر
بسته شکرانه الطاف حضرت حقیقی حاصلات که مهمشا که خزینه موفوره گنجینه معمور است بغیر از اصناف چیزی که بمصالح ملکی مستثنی شده

۴۶

تمام و کمال بخشیده باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیرداران امصار
و عمال خالصات و مقاطعات و مواضع و قصبات و جمیع راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان مسالک و زمینداران
حدود و ناموران ممالک مضمون فرمان معلی را گوش هوش جا داده در اجرای حکم جهان مطاع کمال اهتمام بتقدیم رسانند
و دقیقه از دقایق امر لازم الاتباع فرو نگذارند فرمان حضرت شاهنشاهی راجی علیخان فرمانروا
فرمان سپه داری
کامگار خان عدیل اما حسنا و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه نقاوه دودمان عز و علا عضاوه خاندان
مجد و اعتلا زبده مخلصان سعادت کیش و خلاصه مختصان صواب اندیش مورد الطاف بادشاهی مصدر
الاف خیرخواهی وافر الصدق راسخ البرهان عمده اهل دول راجی علیخان باصناف الطاف بادشاهی
و اضعاف عواطف ظل الهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که الحمد لله و المنه که بمیامن توجهات سلطانی که
اثری ست قوی از عنایات سبحانی چنین فتحی عظیم و نصری جسیم از کمین بطون بمکمن ظهور روی نمود و چون روابط
اخلاص و ضوابط اختصاص آن مخلص حقیقی بدرگاه معلی ثابت و راسخ بوده موجب مزید آبروی و ازدیاد عز
او و اولاد در نظر دوربین ما تا نیابیش جهانیان شد و بمکارم توجهات باطن قدسی مواطن شاهنشاهی و معنی
مهمات کل دکن و انتظام مهام حکام آنجا بآن مصدر خیرخواهی بازگشت مستحسن آنکه قدر این عنایت کبری و
این عطیه عظمی دانسته همچنین همواره در امتثال اوامر احکام جهان مطاعه کمال سعی و اهتمام نماید که کار آن
ایالت پناه روز بروز در افزون باشد و الحق همیشه از آن مظهر خیراندیشی خدمات پسندیده که لایق خیرخواهان
دوربین و کارآگاهان حقیقت پسند تواند بود بظهور آمده و همین جهر گونه ملحوظ خاطر قدسی مظاهر است
و انتظام احوال آن سعادت کیش منوط بعکیه غبار اختلال برد امن آن نشیند پیش دید ضمیر عرش مناظر است
بنا بر آنکه فطرت سلیم و فطانت مستقیم آن هوشمند سعادت آثار مستیقن طبع قدس است باید که همواره مطمح
نظر راست بین و مطمح ضمیر سعادت گزین باشد که بتاییدات الهی فتوحات نامتناهی که نقوش ناصیه اقبال و رقوم
جبه احوال ماست انقیاد و اطاعت حضرت ما و سپایه ازدیاد سعادت القای دولت ربانی دل است و
مخالفت و انحراف از قبله گاه حقیقت با عنوان شقاوت ابدی و دلیل زوال و ادبار اصحاب ملک و ملل بر عالمیان هویدا ست
کز ابتدای جلوس اورنگ جهانبانی تا امروز که سنه سابع است از قرن ثانی و اوان بهار سلطنت و نوروز
سال اقبال بهر طرف که لوای عزیمت برافراشته ایم و عنان توجه معطوف ساخته ایم فتح و اقبال طلایه عساکر
اجلال و مقدمه جنود افضال بوده و درین هنگام نهضت رایات عالیات که بجانب پنجاب اتفاق افتاده بود

۴۷

بجهت تصفیه کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه و گوشمال افاغنه و تادیب بلوچان صوبه قندهار بود و تایید آسمانی هم
اراده که در باطن الهام مواطن با کرامات جهان نمای غیبی صورت بسته بود و خوبتر از آن در عالم ظهور آمده اگرچه
استخلاص قندهار و سیستان نیز یکنون خاطر اشرف بود اما چون عظمت شوکت دستگاه شاه عباس فرمانروای
ایران رابطه یکجهتی سابق منظور داشته ایلچیان کاردان با عرایض اخلاص و هدایای گرانبها درگاه
معلی فرستاده اظهار اخلاص و انکسار نموده استمداد همت و هرگونه استعانت کرده بود و از قدیم الایام آبا و
اسلاف و سلسله دولت خود را از عنایات حضرت صاحبقرانی میدانسته اند چنانچه استخلاص مرای
روم و استطلاق روسای آن مرز و بوم باستمداد جد بزرگ شاه اسمعیل خروج او به نیروی آن جماعت
از جرائد تواریخ ظاهر است و در روایات حضرت جنت آشیانی بادشاه مغفور معلوم همگنان است و لا که انشا
کار پیش آید باشد فتوت بادشاهی اقتضای آن نمود که عساکر منصوره از عبور بآن نواحی ممنوع فرمودیم و
قندهار را نیز ابایی که از منتسبان آن دودمانند مسلم داشتیم و کشمیر که از عنفوان بادشاهی تا بحال مطلوب
و مرغوب خاطر اشرف اقدس بود و بعد از فتح آن خواستیم که سجده شکرگذاری پروردگار بر آن سرزمین
که از عطیات مجدده الهی بود بجا آوریم با وجود جبال رفیعه متصاعده و اشجار عظیمه متراکمه و طغیان
آبهای طوفانی که در راه بود و مرور و عبور عساکر منصوره از آنجا محال مینمود و تشویق بدیع مواکب
عالی روی توجه بآن حدود در آوردیم و حکم عالی شده بود که چندین هزار خارا تراش چابکدست پیش
پیش عساکر عالی رفته بودند در تفتیح و توسیع راه ید طولی مینمودند چنانچه در اندک فرصتی تا اقصای کوهستان تبت سیر فرمود
سلطنه کوچ عزیمت بجانب کابل بلند ساختیم و مجدداً بسیر لطافت سرشت کابل انجم مسعود اختصاص ساختیم و
قلعه جدیدی که حصن حصین حفظ الهی تواند بود بنفس نفیس خود انداختیم و چنان مکنون خاطر دوراندیش
از بهادران شجاعت پیشه را تعیین نموده ولایت بدخشان را مستخلص ساخته بمیر اسلم خرج مرحمت فرمائیم
درین اثنا ایلچیان حکومت پناه شجاعت دستگاه عبدالله خان اوزبک با تحف و هدایای متوافره مکرر بعد
طریق تواتر و توالی بدرگاه عالم پناه رسیدند چون مطمح نظر بلند بغیر از موافقت و اخلاص ارباب دول
امری دیگر نیست لاجرم بدولت و اقبال رجعت نموده بدار الملک لاهور که مرکز ممالک محروسه است نزول اجلال
فرمودیم و تنبیه و تادیب قطاع الطریق کوه نشین که تا این غایت نوعی شده که اکثری حلقه بندگی در گوش کشیده و آنان
که سر از قبله اقبال تافته هزاران هزار اسیر چنگال سطوت و جبروت ما که ظلال قهر و جلال کبریائی الهی است

۴۹

تخشند و دیگر قند و بخارا و ترکستان بفروخت رفتند چون ازین ناحیه خاطر اشرف بالکل جمع شده بمشیت الله تعالی

درین روزی ساعت مسعود و زمان محمود که منتخب بلند بنیان نجوم و آرای نهانی مختار و دقائق شناسان جداول آسمانی

باشند بدار السلطنت آگره مراجعت فرمائیم و در منتظران به مقدم عالی ابواب فیض و افضال مکشائیم و پیش از

انتهای مسیر الویه مواکب عالی چون بدلنشیته انتظام ممالک جهانیان بمزید ترفیه و تعمیه صوبه مالوه مسرور گشته شاهزاده

کامگار برخوردار ثمره دولت و اقبال قره باصره عظمت و اجلال درة التاج فرحی و فیروزمندی اسطه العقد

سعادتمندی حق پسندی فرزند ارجمند شاه مراد را بآن صوبه سیفرستم لایق آنکه این معنی را عین بشر و ل رحمت

محض دانسته و سعادت نامتناهی انسته در لوازم اطاعت اخلاص مساعی جمیله بتقدیم رسانده و تازگی

حضور او مورد عنایات خسروانی گرداند و چون قرب مسافت روی نموده همواره کسان را با عرایض

اخلاص فرستاده مراسم یکجهتی بتقدیم میرسانیده باشد و هرگاه این بنده ارباب اخلاص را در امری از امور

احتیاج با مداد و کمک شود حقیقت احوال مشروحاً بعرض گرامی شاهزاده کامگار رساند که سفارش آن بنده

مخلصان مخصوص باشرف فرموده‌ایم که آن مخلص نیکو خواه را از یکجهتان خاص ثابت قدمان شاهراه اخلاص دانسته

در همه باب انواع امداد و اعانت نماید درین هنگام که التماس آن عمده ارباب عقیدت باین درگاه رجوع شده و در

شده که بالتماس آن مستند عالی و مهمات دیگر ان ساخته و پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد آن مخلص نیکخواه

باید که بهیچ گونه اندیشه بخود راه ندهد و قرب خود از شاهزاده جوان بخت از مقدمات فتح و ارادت دانسته

و در مراسم اطاعت اهتمام نموده منشرح خاطر و مسرور بال باشد بر خردمندان خجسته سیر پوشیده نیست که سلاطین عالی

مقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش نهاد همت والا نهمت ایشان است از احکام قضا و قدر آثار جز اخلاص و اتحاد

مطلوب و مقصود ندانسته اند و دولتمندی که بمقتضای دوربینی و کاردانی خود کیمیای منظور نظر شده در تاسیس مبانی

اخلاص عقیدت رسوخ نماید هرگز سنگ ناموس بحال خود مانده موجب اعزاز و ترقی گردد و آن عقیدت بنیاد

خود از مخلصان قدیم و نیکو خواهان مستمر الاخلاص است و آنکه در آن مرتبه که عضد الممالک العظمی عماد الخلافة الکبری

قدوة الخوانین العظام عمدة الامراء الکرام رکن السلطنت سیار زالدین اعظم خان بآنجا در رفته در لوازم خدمت آن

خیراندیش بوجود نیامده بواسطه بعضی امور که محتاج شرح نیست بوده نه آنکه در خلاص آن رکن الاخلاص قصوری

رفته باشد لهذا درباره او انواع عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم و از جمله مراحم شاهنشاهی آنکه

آثار بنیاد عمده الملک مستشار الدولت مؤتمن السلطنت قدوه مقربان برگزیده محرمان اسرار ضمیر مقتدای ارباب

علم و حکمت مظهر فضل الهی فیض اتم جامع کمالات صوری و معنوی ناظم مآثر دینی و دنیوی علامی شیخ ابوالفضل که بمکارم اخلاق
بزم عرفان آراسته است بنسبت قرابت مرحومیم بانچه علامی مشار الیه نقاوه مخلصان درگاه است آن سعادت پیوند
نیز مجموع بادل مطمئن خاطر گشته در سلک کمال ارباب اخلاص درآید و بجلوه داری منظر مرحمت دیده و از کیمیای محبت القلب
تصلح مودت عنایاتی که در خاطر اصلاح اندیش او خطور نکرده باشد بظهور رسانیم تا در حب امید و ارتجای ملیای رشته
دستور العمل اخلاص جمیع بزرگ نژادان عالم گردد درین ولا بخطور خاطر قدسی شده بود که چون آن خیرخواه قدیم
مجد و اصمد خدمات پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور اشرف اقدس طلب نمود و مشمول انواع عنایات بیغایات
خصوصیت فرمائیم تا من بعد هیچ احدی باره آن قدوة الاعتماد سخن ناشایسته بمسامع عالی نرساند و بلند ارباب صدق
کشاپذیرد اما بواسطه آنکه آن جدید در این حالی گذاشتن بمسافت بعید طلبیداشتن لایق شیوه عنایات ارادت آرین
منحرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت اخلاص و عقیدت
صمیم آن مصدر آداب خیراندیشی فهمیده بعرض اشرف رساند بنابر آن فاضل قدوة الفضلاء حکمت معرفت نصاب
جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول عمده مخلصان درگاه زبده مخصوصان بارگاه مقرب الحضرة السلطانی
اعتماد الدولة الخاقانی المخاطب بملک الشعرا الشیخ ابوالفیض فیضی را که در ظلال عنایت ما تربیت یافته و هرگز از بارگاه
دولت جز به دوری نفرموده ایم در رموز دانی و نکته سنجی و دوربینی و آدم شناسی اتب اخلاص فهمی و مدارج اعتقاد شناسی
در حضرت ما ظهور تمام دارد پیش آن نقاوه ارباب اخلاص فرستادیم که صنوف عنایات ما را کما ینبغی خاطر نشان آن معدن خیرخواهی
سعادت انتباه گرداند و دلایل توجهات پادشاهی و مکارم عنایات نامتناهی و توفق بخت سبحانی که مرکوز خاطر اشرف است بتمام رسانید
و سرّ حقیقت عقیدت و اخلاص و فایق عقیدت خصائص او را نیز فهمیده و بعبارت دانش سنجیده بموقف سمع عالی معروض دارد
باید که آن مخلص خیراندیش سخنان حقایق تبیان او را که از آنچه در فرمان عنایت مشحون مندرج است چه از کلمات قدسی
که زبانی افاضت مآب مشار الیه در خلوت فرموده ایم بسمع دانش اصغا نموده مراتب الطاف خسروانی و مدارج اعطاف خاقانی
تعقل و اندیشه در یافته انجاح مهام مخلصان و کارآگاهانه نماید که حکام دکن کلهم علی الخصوص حکومت پناه امارت انتباه
منظور انظار خسروانی مشمول الطاف سلیمانی برهان نظام الملک مجدد اتربیت یافته این درگاه است لوازم شکوه خدمتی
و قوانین حق شناسی بر وجه اتم و اکمل بظهور رساند و سخنان کوته اندیشان ناعاقبت‌بین
از جادهٔ اطاعت و عقیدت انحراف نورزد چه این معنی باعث اعتبار آن مخلص حقیقت گزین
و هم موجب امن و امان خلائق آن دیار خواهد بود و چون مدتی بود که وکلا و عرائض حکام دکن

بر ملا میشود ... چون مدتی بود از آن جای چون از مدت دراز عرائض حاکمان دکن بدرگاه ما نرسیده که پادشاهان فرامین فرستاده شود لیکن چون عنایت پادشاهی عام است

۵۱

بدرگاه گیتی پناه نرسیده بود درین مرتبه بخاطر اشرف میرسید که بحکام دکن فرامین فرستاده شود لیکن ازانجا که
عنایت بادشاهی عام است و آن مخلص خیرخواه را آبا عن جد ارتباط تمام است لهذا علاوهٔ عنایت بآن هواخواه حقیقی
چندی از مقربان درگاه را که مزید عنایت و التفات مخصوص اند همراه افاضت پناه مذکور فرستادیم باید که
در سامان و سرانجام این جماعت بزودی روانه نمودن بدرگاه معلی کمال سعی لازم داند و بمقتضای
ظهور الطاف عالیه اظهار ما فی الضمیر نموده هر مطلب و مهمی که باشد بوسیلهٔ افاضت مآب موسی الیه معروض
درگاه معلی سازد که ازانجا که کمال عنایت قدسی سمات درباب آن زبدهٔ مخلصان هواخواه مرکوز باطن
اقدس است همه بمعرض قبول و انجاح مقرون خواهد بود و بموجب فور عنایت و التفات که بآن اخلاص
شعار داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو راس اسپ عراقی و دو راس اسپ و یک قطار شتر ولایتی
جهت آن مخلص خیراندیش فرستادیم باید که از جمیع جهات خاطر خود را جمع داشته توجه باطن اقدس را شامل
انتظام احوال و کافل حصول مقاصد آمال خود داند و چون همواره توجه عالی بر تربیت و ترفیه مستعدان
طوائف انام سیما طبقهٔ ارباب علم و حکمت مبذول است مردم حکمت و حذاقت مآب فضایل اکتساب جالینوس الزمان
حکیم مصری را که در آن حدود واند چنان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده بحکمت مآب مشار الیه ملحق شوند و بعضی کارها
که مشار الیه آنجا دارد به نیک جهه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف خواهد بود و پیوسته خاطر ملکوت ناظر را
متوجه حصول امانی و آمال خود دانسته امیدوار گوناگون عنایت باشد فرمان حضرت شاهنشاهی
بنام برهان نظام الملک مسندنشین احمدنگر حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت دستگاه عمدهٔ حکام
زبدهٔ اماجد انام اسوهٔ مخصوصان درگاه نقاوهٔ مخلصان خیرخواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف
سبحانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد وافر الاعتماد برهان نظام الملک بجلایل
مکارم شاهنشاهی جزایل مراحم ظل الهی مفتخر و مباهی بوده بداند که چون آن شوکت دستگاه از صدق طویت
التجا بدرگاه گیتی پناه ما که موطن صاحبان ناز و نعیم و ملجای مستعدان هفت اقلیم است آورده بود و همواره مرکوز ضمیر الهام پذیر
که ولایت دکن با و تفویض یابد و ظهور این امر جلیل موقوف بمساعدت وقت بود الحمد لله بعد آن طور فتحی که خاطر قدسی مظاهر
و بحال مرتبی آن بتوجه اقدس صورت یافت و عمدهٔ اماجد عظام راجی علیخان که بکرات بفرمان عنایت مشتمل التفات
سرافراز گشته بآن خدمت مامور شده بود و بوسیلهٔ ظهور آن مورد اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شد بر همنونی بخت
قدردان آن اند و همیشه حضور اشرف بار انجا طره داشته در اظهار آثار اخلاص عقیدت که سرمایهٔ دولت و جهانی

دبیر آیه آبروی جاودانی است جهد موفور نماید و درین هنگام که اندیشهٔ انتظام بخش جهانیان مزید رفیه
و تعمیر ولایت مالوه مصروف شد و شاهزاده کامگار برخوردار غرهٔ ناصیهٔ دولت اقبال قرهٔ باصرهٔ عظمت و
اجلال درة التاج فیروزمندی واسطة العقد سعادتمندی و حق پسندی فرزند ارجمند شاه مراد را بانصوب بسفر تیمم
آن زاویه رود سعادت نگاشته مشورهٔ عقل و اندیشه در استحکام مبانی هواخواهی او ان کوشش بکار برند و
عرایض اختصاص فرستاده گلشن یکجهتی تازه دارد که هوشمندی حقیقت شناسی حزم متین حصن حصین ملک و
ناموس است و بر ارباب دانش و بینش ظاهر و باهر است که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش همت نهاد
والانهمت ساخته اند از احکام دیار و ولایات و امصار جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود نداشته اند و چون
باطن اقدس متوجه ازدیاد سعادت آن عزت پناه است خواجه امین الدین را که یکی از ملازمان خاص مریدان
باخلاص است فرستادیم که تهنیت آن فتح گفته فرط توجه اشرف اقدس امجد را خاطرنشان او سازد باید
که بگوش هوش اصغا نماید و انتظام و انتساق آن ولایت از کمال خردمندی حق پسند چنانچه در ملازمت
اقدس ما فهمیده است بتقدیم رساند و قوانین پاینده دستوری که در ممالک محروسه جاری است رایج گرداند
دیگر نبرپت شعار آن کوتاه بین را که جز پیش پای نمی بینند و بغیر از افساد و اخلال نکوشند در مهمات دخل ندهد و در رعایت
خاندانهای قدیم و پیش آوردن اصحاب اخلاص که براست گفتاری و درست کرداری مشهور و موصوف باشند
کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اهالی اهل دانش و حکمت سعی موفور بجا آورد و شبانروز را در
مرضیات الهی مصروف داشته آنچنان آگاه باشد که دست اقویا از ضعفا کوتاه بوده زیردستان مهما امکن فارغ
الحال و فارغ البال باشند و چون منشور عاطفت بنام عمدهٔ مخلصان فرصد و بیافت بخاطر ملکوت ناظر
به اقتضای میل رافت که احاطهٔ عموم خلایق دارد رسید که فرمان قضا جریان بنصایح تقیان بهادرخان و
قطب الملک عز اصدار یابد که اگر توفیق رهنمون آنها شود در لوازم اطاعت بر خلاف سوالف ایام سلوک نمایند چه از آن
بهتر که عنقریب بتایید دولت ابد پیوند با باهم اتفاق نموده باعث فتوحات فرنگستان و سایر بنادر شوند و
مورد هزارگونه عنایات گردند و اگر بواسطهٔ خوردسالی و هجوم کوته بینان که بعد مسافت را حصن حصین خود خیال کرده
بغفلت گرایند نیز بتوفیق ربانی و تاییدات آسمانی در اندک فرصتی تمام ملک آنها با آن تربیت کرده تعلق خواهد گرفت
باید که عنایات اعلی خاقانی را منتظم احوال سعادت اشتمال خود داند فرمان حضرت شاهنشاهی در طلب یکی از فضلای
شیراز لله المنة بسد که از آغاز ابتسام صبح اقبال و طلوع نیر اجلال که مبدای جلوس ما و رنگ سلطنت است تا امروز

[illegible]

گرامی اعوام سعادت انتظام خلافت بازپسین پیوسته و در نظر دوربین عنفوان العیان بهار دولت اهتزاز
ریحان حدیقهٔ افضال است همگی مقصد همت فلک اعتصام تکمیل و تربیت مستعدان هر صنف سیما معرفان
سیما علم و حکمت بعده و علی الدوام مستکملان هر فریق در جستجوی سر و الا مطالب علیه رسیده و کامیاب صورت
سعی اند و چون بنای حکمت خدا بر آن صورت پذیر گشته که چنانچه پادشاهان عظیم القدر توجه عالی باین فرقهٔ گرامی
گماشته اند همچنین این گروه نیز بوالای مطالب انفسی وصول محفل عالی که محفوف مفاخر و معالی است بیاشند در
هنگامی که صیت فضائل و کمالات کسبی وهبی افادت اتصاف مرضی الشمائل جامع الکمالات الجلبی بیگ بمسمع
اشرف رسیده همانا که حسن اخلاق ذاتی و سیر باطن الهام موطن پرتو انداخته توجه معلی بطلب او شرف ظهور
یافت مستحسن آنکه بقاعدهٔ الطاف الهی و سیاق مکارم شاهنشاهی محمل امید باین جلوس بربندد و بزودی تر
وقتی باشد از حضور فائض النور مستسعد گردد و در آمدن آوردن ارباب استعداد کوشش نماید و بسعادت
نقش فتحای شیرازی باب سرانجام راه حکم اشرف صادر شده بجلوهٔ ظهور خواهد رسید ۱۳ ۸۰

تمام شد دفتر اول ابوالفضل بتاریخ
سی ام ربیع الآخر سنه ۱۲۶۵
هجری

۵۳

[illegible]